



The Role of Constructs in the Analysis of Economic Thought

Mahdi Movahedi Bknazar^{ID}

Assistant Professor, Faculty of Humanities, Shahed University, Tehran, Iran. Email: M.Movahedi@shahed.ac.ir

Article Info

Article type:
Research

Article history:

Received: 15 January 2025
Received in revised form: 16 February 2025
Accepted: 09 March 2025
Available online: 30 March 2025

Keywords:

history of constructs, history of thought, objectivity of concepts, subjectivity of concepts, economic theories, paradigm.

ABSTRACT

Every imagination, meaning, concept, thought belief or theory can be broken down into more detailed epistemological units called constructs; intertwined epistemological units that, in a constructional network, create the meaning and content of a thought. Constructs find meaning only through connection with surrounding constructs. Therefore, whenever a construct is invoked, in fact, a network of constructs- with direct and indirect relations to other constructs- is invoked. This epistemological and methodological entry into the analysis of concepts, theories, and economic thoughts helps to explain how the verbal commonality of a word such as “market” or “justice” can lead to distinct interpretations, based on different constructual networks. Sometimes, constructs are validated—that is, theorists are sometimes compelled to create or set aside particular constructs in order to achieve coherence in their theory. For example, the construct of “utility” in utilitarian economics or the construct of the “invisible hand” in the works of Adam Smith, after entering different constructual networks, acquire new meanings and become the source of new theories. In addition, the criterion of truth for constructs is considered relative; because the acceptance of each construct is essentially the acceptance of a network of propositions and philosophical, historical, and subjective (inner) presuppositions, which makes possible various readings of reality. In fact, this constructual perspective denies any kind of objectivity or universality in the concepts employed in economic thought. The result is that the historical and context-sensitive analysis of constructs can not only prevent eclectic and abstract understanding of economic theories, but also play a fundamental role in understanding the longitudinal evolution of ideas and in the cross-sectional comparison of competing theories.

Cite this article: Movahedi Bknazar, Mahdi (2025). The Role of Constructs in the Analysis of Economic Thought, *Interdisciplinary Studies in Economics*, 1(1), 4 – 25. <https://doi.org/10.22091/ise.2025.12755.1026>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: University of Qom.

DOI: <https://doi.org/10.22091/ise.2025.12755.1026>

نقش انگاره‌ها در تحلیل اندیشه‌های اقتصادی

مهدی موحدی بکنظر 

استادیار دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران. رایانامه: M.Movahedi@shahed.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی.

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۲۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۱/۱۰

کلیدواژه‌ها:

تاریخ انگاره‌ها، تاریخ اندیشه،

آفاقیت (عینیت) مفاهیم، انفسیت

(ذهنیت) مفاهیم، نظریه‌های

اقتصادی، پارادایم.

هر تصور، معنا، مفهوم، باور، اندیشه و یا نظریه‌ای را می‌توان به واحدهای معرفت‌شناختی جزئی‌تری به نام «انگاره» شکست؛ واحدهای معرفتی درهم‌تنیده‌ای که در شبکه‌ای انگاره‌ای معنا و مفهوم یک اندیشه را می‌سازند. انگاره‌ها تنها به واسطه پیوند با انگاره‌های پیرامونی معنا می‌یابند. بنابراین، هرگاه انگاره‌ای را فرا می‌خوانیم، در واقع شبکه‌ای از انگاره‌ها با نسبت‌های مستقیم و غیرمستقیم آن با سایر انگاره‌ها فراخوانده می‌شوند. این ورود معرفت‌شناختی و روش‌شناختی به تحلیل مفاهیم، نظریات و اندیشه‌های اقتصادی به این تبیین کمک می‌کند که چگونه اشتراک لفظی یک واژه هم‌چون «بازار» یا «عدالت» می‌تواند به تفسیرهای متمایز، بر اساس شبکه‌های انگاره‌ای متفاوت، بینجامد. انگاره‌ها گاه اعتبار می‌شوند یعنی نظریه‌پردازان، گاه ناگزیر به خلق یا کنار نهادن انگاره‌های خاصی هستند تا به انسجام نظریه خود دست یابند. برای نمونه، انگاره «مطلوبیت» در اقتصاد فایده‌گرا یا انگاره «دست نامرئی» در آثار آدام اسمیت، پس از ورود به شبکه‌های انگاره‌ای متفاوت، معنای تازه‌ای یافته و سرمنشأ نظریه‌های جدید شده‌اند. افزون بر این، معیار صدق انگاره‌ها موضوعی نسبی تلقی می‌شود؛ زیرا پذیرش هر انگاره در واقع پذیرش شبکه‌ای از گزاره‌ها و پیش‌فرض‌های فلسفی، تاریخی، ذهنی (انفسی) است که امکان قرائت‌های گوناگون از واقعیت را فراهم می‌سازد. در واقع این نگاه انگاره‌ای نافی وجود هر گونه عینیت و آفاقیتی در مفاهیم به کارگرفته شده در اندیشه‌های اقتصادی است. نتیجه این‌که، تحلیل تاریخی و زمینه‌مند انگاره‌ها نه تنها می‌تواند از درک التقاطی و انتزاعی نظریه‌های اقتصادی جلوگیری کند، بلکه در درک تطور طولی اندیشه‌ها و مقایسه عرضی نظریه‌های رقیب، نقش اساسی ایفا نماید.

استناد: موحدی بکنظر، مهدی (۱۴۰۴). نقش انگاره‌ها در تحلیل اندیشه‌های اقتصادی. *مطالعات بین‌رشته‌ای اقتصاد*، ۱ (۱)، ۲۵-۴.

<https://doi.org/10.22091/ise.2025.12755.1026>



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه قم.

مقدمه

هر تصوّر، معنا، مفهوم، باور، اندیشه و یا نظریه‌ای را می‌توان به واحدهای معرفت‌شناختی جزئی‌تری شکست. نام این واحدها را انگاره می‌گذاریم. هر شبکه‌ای از انگاره‌های اجمالاً مرتبط و دارای نسبت معنایی در کنار یکدیگر است که به خلق تصوّر، معنا، مفهوم، باور، اندیشه و یا نظریه‌ای خاص منجر می‌شود. انگاره‌ها بدون این شبکه انگاره‌ای وجود ندارند و انگاره‌ها اساساً با کمک این شبکه انگاره‌ای معنا و مفهوم می‌یابند. تمایز خاصی را بین «انگاره» و «مفهوم» مراد نمی‌کنیم اما قرارداد می‌کنیم که «مفهوم»، آن معنای متبادر از شبکه انگاره‌ای است. بنابراین، هر گاه از انگاره‌ای سخن می‌گوئیم در واقع از شبکه انگاره‌ای و معنا و مفهوم برخاسته از آن سخن می‌گوئیم.

در این نوشتار برآنیم تا با معرفی نگاه انگاره‌ای، به مثابه یک طرز فکر و سبک اندیشه‌ورزی، به تحلیل اندیشه‌های اقتصادی کمک کنیم. توجه به شبکه انگاره‌ای در بیان تلقی خاصی از مفاهیم بدیل و نزدیک، نه تنها به ادراک هر چه بهتر انگاره‌ها و اندیشه‌ها و چگونگی تطوّر و تمایز آن‌ها در شکل‌دهی به نظریات اقتصادی-اجتماعی کمک می‌کند، بلکه می‌تواند مانع از درک التقاطی، انتزاعی، متناقض، مشوّش و بریده از زمینه آن انگاره شود. از همین رو درک علوم از جمله علوم اجتماعی از دریچه و منظر شبکه‌های انگاره‌ای، می‌تواند تمایز مفهومی لازم بین نظریه‌ها و اندیشه‌های مختلف را -حداقل در جزئی‌ترین ابعاد معرفت‌شناختی آنها یعنی انگاره‌های مستتر در شبکه‌های انگاره‌ای- نشان دهد.

مطالعه تطوّر تاریخی و زمینه‌مند انگاره‌هایی که مفاهیم، اندیشه‌ها و نظریه‌های اقتصادی بر آن استوار است، ضمن حکایت از سیالیت اندیشه‌ها و باورها در بستر تاریخ و نفی فرازمانی و فرامکانی بودن باورها، پژوهشگر را به سمت درک و شناخت فضایی هدایت می‌کند که اندیشمند و نظریه‌پرداز اقتصادی در آن قرار داشته و اندیشه و نظریه را در آن فضا پروراند است. شناخت هر چه بهتر این فضا کمک می‌کند تا احتمال زمان‌پیشی^۱ در پژوهش‌های تاریخی و اندیشه‌ای کاهش یابد یعنی مفاهیم و اندیشه‌هایی به نظریه‌پرداز نسبت داده شود که در آن فضا و در نسبت کلیّت اندیشه نظریه‌پرداز معنادار است. حتی این شناخت کمک می‌کند تا اشکالات ناشی از یکسان‌پنداری مفاهیم و انگاره‌ها در بستر تاریخ ضعیف‌تر شود. این نگاه زمینه‌مند به انگاره‌ها در کنار کمک به تحلیل‌های طولی از تطوّر تاریخی انگاره‌ها و اندیشه‌ها، یک مزیت بسیار مهم دیگر نیز دارد؛ کمک به تحلیل‌های عرضی از جمله مقایسه نظریه‌های رقیب با تکیه بر میزان تمایز مفاهیم و انگاره‌های آنها. آنچه در ادامه خواهد آمد شامل معرفی انگاره‌ها، قواعد حاکم بر انگاره‌ها، معیار صدق انگاره‌ها و آثار تصدیق انگاره‌ها در نظریه‌های اقتصادی خواهد بود.

پیشینه پژوهش

در این بخش، برای نشان دادن جایگاه نگاه انگاره‌ای در برخی مطالعات فلسفی به‌خصوص فلسفه علم به معرفی برخی از مهم‌ترین آثار مرتبط پرداخته و سپس به نوآوری مقاله حاضر اشاره خواهیم داشت. شایان ذکر است که هرچند این آثار مستقیماً بر «انگاره‌ها» (به معنای طرح‌شده در این مقاله) متمرکز نبوده‌اند، اما از نظر روش‌شناختی و مفهومی قرابت یا تأثیرگذاری محسوسی بر این رویکرد داشته‌اند.

لودویگ فِلِک^۲ در کتاب سال ۱۹۳۵ خود با عنوان «پیدایش و توسعه واقعیت‌های علمی» با طرح ایده «جمع‌های فکری»^۱ و «سبک‌های فکری»^۲، بیان کرد که شکل‌گیری مفاهیم علمی، محصول تعاملات اجتماعی و پیش‌فرض‌های مشترک در درون یک

۱. Anachronism

۲. Ludwik Fleck

جامعه علمی است. این ایده با تأکید بر بافت اجتماعی-شناختی تولید علم، به رویکرد «نگاه انگاره‌ای» نزدیک است. مقاله حاضر با تمرکز بر انگاره‌ها به منزله واحدهای معرفتی، در راستای دیدگاه فلیک به بررسی چگونگی شکل‌گیری و کاربست «مفاهیم» در شبکه‌های گوناگون دانش اقتصاد می‌پردازد.

آرتور لاجوی^۳ در سال ۱۹۳۶ در کتاب خود با نام «زنجیره هستی: سلسله‌مراتب وجود» مفهومی به نام «واحد-انگاره»^۴ را معرفی کرد و نشان داد که تاریخ اندیشه‌ها را می‌توان با ردیابی واحد-انگاره‌هایی مشترک در آثار فلاسفه و متفکران، بازنویسی کرد. رویکرد او در «تاریخ اندیشه‌ها» بر تشریح تحولات معنایی و مفهومی ایده‌های بنیادین استوار است. مقاله پیش رو، با پذیرش این ایده که هر نظریه متکی بر واحدهای معرفتی پایه (انگاره‌ها) است، درواقع ادامه منطقی «واحد-انگاره» لاجوی در حوزه تحلیل اندیشه‌های اقتصادی محسوب می‌شود.

لودویگ ویتگنشتاین^۵ در سال ۱۹۵۳ در کتاب خود به نام «پژوهش‌های فلسفی» (۱۹۵۳) با طرح نظریه «بازی‌های زبانی» و اهمیت بافت^۶ در معنا، پیوندی وثیق با ایده «شبکه‌های مفهومی» دارد. تمرکز این مقاله بر نقش «شبکه انگاره‌ای» در تکوین معنا، با رویکرد بافت‌گرایی ویتگنشتاین شباهت دارد؛ زیرا هر انگاره در پیوند با انگاره‌های پیرامونی معنا می‌یابد. دقیقاً نظیر کارکرد واژگان در بستر بازی‌های زبانی.

توماس کوهن^۷ در سال ۱۹۶۲ در کتاب خود به نام «ساختار انقلاب‌های علمی» با طرح مفهوم «پارادایم»، نشان داد که دانشمندان در چارچوب الگوهای فکری-معرفتی مشترک عمل می‌کنند و تغییر پارادایم، دگرگونی در مبانی و مفاهیم بنیادی علم را به‌دنبال دارد. نگاه انگاره‌ای، همانند پارادایم کوهنی، بر این باور است که پذیرش هر نظریه، در گرو پذیرش مجموعه‌ای از انگاره‌های پیوسته و درهم‌تنیده است و تغییر در این انگاره‌ها می‌تواند سبب تحولات بنیادین در نظریه‌های اقتصادی شود.

میشل فوکو^۸ در سال ۱۹۶۹ در کتاب خود به نام «تبارشناسی دانش» با مفهوم «صورت‌بندی گفتمانی»^۹ نشان داد که دانش در شبکه‌ای از مفاهیم، قواعد و نهادهای اجتماعی سازمان می‌یابد و همین شبکه، حدود و ثغور معنا را تعیین می‌کند. هرچند اصطلاح «انگاره» در آثار فوکو به کار نرفته، اما تأکید وی بر ساختار گفتمان و درهم‌تنیدگی مفاهیم با شرایط تاریخی-اجتماعی، بسیار نزدیک به ایده شبکه‌های انگاره‌ای در این مقاله است.

برونو لاتور^{۱۰} در سال ۱۹۸۷ در کتاب خود به نام «علم در عمل» در سنت «کنشگر-شبکه»^{۱۱} نشان داد که شکل‌گیری مفاهیم و حقایق علمی در فرآیندی شبکه‌ای متشکل از انسان‌ها، ابزارها، نظریه‌ها و نهادها صورت می‌پذیرد و هیچ مفهومی مستقل از این شبکه قابل فهم نیست. رویکرد «انگاره‌ای» در اقتصاد نیز بر این است که مفاهیم اقتصادی به تنهایی هویت ندارند و باید در شبکه‌ای از انگاره‌های پیرامونی و تعاملات نهادی فهمیده شوند.

۱. Thought Collectives

۲. Thought Styles

۳. Arthur Lovejoy

۴. Unit-Idea

۵. Ludwig Wittgenstein

۶. Context

۷. Thomas Kuhn

۸. Paul Michel Foucault

۹. Discursive Formation

۱۰. Bruno Latour

۱۱. Actor-Network

جان لاو^۱ در سال ۲۰۰۴ در کتاب خود به نام «در جستجوی روش: سردرگمی در پژوهش علوم اجتماعی» معتقد است شناخت اجتماعی-علمی سرشتی سیال و آشفته دارد و روش‌های سنتی توان آشکارسازی این سیالیت را ندارند. او با تأکید بر «واقعیت‌های چندگانه»، تلاش می‌کند تا نشان دهد چگونه چارچوب‌های مفهومی بر ساخته شدن حقیقت‌ها اثر می‌گذارند. مقاله حاضر نیز با معرفی شبکه‌های انگاره‌ای و تغییر و تطور آنها در نظریه‌های اقتصادی، نشان می‌دهد که واقعیت اقتصادی، محصول قرائت‌های چندگانه‌ای است که هر یک بر انگاره‌های مختار خود متکی‌اند.

مقاله حاضر، هرچند وام‌دار اندیشه‌های پیشگامانی چون لاجوی، کوهن و فوکو است، اما دو جنبه نوآورانه عمده دارد: نخست این که، بر سطح خردانگاره^۲ تأکید دارد. در واقع، برخلاف نظریه‌های کلانی نظیر «پارادایم» یا «گفتمان»، این مقاله واحد تحلیل خود را «انگاره‌ها» قرار می‌دهد؛ واحدهایی خرد و درهم‌تنیده که پایه‌های شکل‌گیری نظریه‌های اقتصادی را می‌سازند. و جنبه نوآورانه دوم کاربست مشخص آن در دانش اقتصاد است. در واقع آثار فوق عمدتاً در فلسفه علم، جامعه‌شناسی معرفت و تاریخ اندیشه متمرکز بودند. نوآوری اصلی این نوشتار در آن است که با عینک «انگاره‌ای»، تحولات نظریه‌های اقتصادی را تحلیل می‌کند و بدین ترتیب، مفاهیمی مانند «بازار» یا «عدالت» را به مثابه انگاره‌هایی می‌نگرد که در شبکه‌های متفاوت، معانی متفاوتی می‌یابند. این مقاله بر آن است تا نشان دهد چگونه رویکرد خردانگاره «انگاره‌محور» در تحلیل اندیشه‌های اقتصادی، افزون بر اجتناب از کلی‌گویی، ابزاری قدرتمند برای مقایسه‌ی تطور تاریخی و زمینه‌ای نظریه‌ها فراهم می‌آورد.

انگاره‌ها در نظریه‌های اقتصادی

هر ساختار دانش، هر گزاره واجد معرفت و یا حتی هر مفهومی، متشکل از واحدهایی به نام انگاره در یک شبکه انگاره‌ای است. آنچه به هر یک از این انگاره‌ها معنا می‌بخشد، شبکه‌ای متشکل، نسبتاً منسجم و به هم مرتبط از واحدهای درهم‌تنیده‌ای از انگاره‌هاست که به اتکای چینی خاص و ربط و نسبت‌های شکل گرفته در این شبکه انگاره‌ای، آن معنا و مفهوم خاص را می‌رساند (گرامی، ۱۳۹۶). از این رو هر گاه انگاره‌ای به منظور شناسایی فراخوانده می‌شود، در واقع شبکه‌ای از انگاره‌ها همراه با ربط و نسبت‌های مستقیم و غیرمستقیم از آن‌ها فراخوانده شده و به اتکای این ربط و نسبت‌ها با سایر انگاره‌های پیرامونی است که واجد معنا و مفهوم خواهد شد. در صورت عدم وجود انگاره‌های پیرامونی و ربط و نسبت‌های معنا بخش بین آن‌ها، انگاره‌ای-مرکزی و واجد معنا-اساساً وجود نخواهند داشت.

چنین نگاهی به واکاوی و واسازی^۳ مفاهیم، گزاره‌ها و دانش‌ها، دلالت‌های بسیار مهمی را در شناخت اندیشه‌ها و مقایسه آنها با یکدیگر خواهد داشت. بررسی تطوّر و تفاوت شبکه‌های انگاره‌ای نه تنها امکان مقایسه انگاره‌ها در برهه‌های زمانی مختلف را فراهم می‌آورد، بلکه امکان مقایسه انگاره‌های نزدیک در یک زمان را نیز فراهم می‌آورد. عدم توجه به شبکه انگاره‌ای در بیان تلقی خاصی از واژه خاص، ممکن است موجبات درک التقاطی، انتزاعی، متناقض، مشوّش و بریده از زمینه از آن انگاره‌ها را به وجود آورد. از همین رو، درک علوم از جمله علوم اجتماعی-اقتصادی بدون توجه و التفات به شبکه‌های انگاره‌ای، نمی‌تواند تمایز مفهومی لازم بین نظریات مختلف را-حداقل در جزئی‌ترین ابعاد معرفت‌شناختی آنها- نشان دهد.

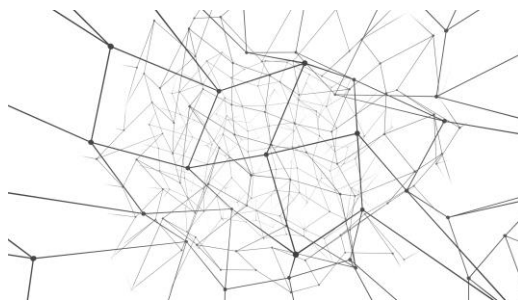
طرح‌واره نمایش داده شده در شکل (۱) می‌تواند حاکی از نگاه به یک شبکه انگاره‌ای باشد. در این طرح‌واره هر کدام از گره‌ها معرف انگاره‌ای است بر ساخته از چینی خاص با ارتباط‌های معنایی مستقیم و غیرمستقیم با سایر گره‌ها (انگاره‌ها). در این شبکه انگاره‌ای،

۱. John Law

۲. Micro-Unit

۳. Deconstruction

آنچه به هر یک از این گره‌ها (به عنوان معرّف انگاره‌ها) معنا می‌دهد، معنایی است برخاسته از ربط و نسبت سایر انگاره‌های پیرامونی. بنابراین، هر انگاره‌ای که از این شبکه فراخوانده شود، به خاطر عدم تغییر در ربط و نسبت‌های معنابخش مستتر در این شبکه انگاره‌ای، معنایی منبعث و متأثر از سایر انگاره‌های پیرامونی این شبکه انگاره‌ای را متجلی خواهد ساخت. به عبارت دیگر هر انگاره از این شبکه انگاره‌ای، معنایی منبعث و متأثر از این شبکه انگاره‌ای را منتقل خواهد کرد.



شکل ۱. طرح‌واره‌ای از یک شبکه انگاره‌ای

در ادامه در قالب دو مثال به مقایسه انگاره‌های بازار و عدالت در شبکه‌های انگاره‌ای مختلف خواهیم پرداخت. این شبکه‌های انگاره‌ای می‌توانند از نظریات اقتصادی خاصی نمایندگی کنند.

انگاره بازار در دو شبکه انگاره‌ای مختلف

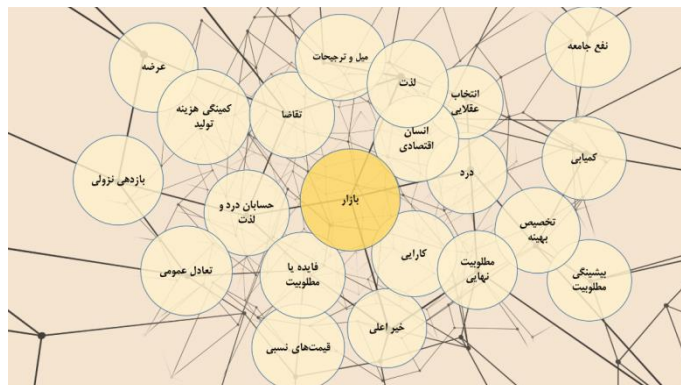
انگاره بازار^۱ مانند بسیاری از انگاره‌های اقتصادی در نظریات مختلف اقتصادی دارای معنا و مفهومی یکسان فرض می‌شود (زربیاف و ناسخیان، ۱۳۹۲). در اینجا قصد داریم به عنوان یک مثال ساده، به تبیین انگاره بازار در شبکه انگاره‌ای اقتصاد نئوکلاسیکی بپردازیم. بدیهی است این تبیین و ترسیم از شبکه انگاره‌ای، تبیین و ترسیم از انگاره بازار با تمسک به انگاره‌هایی محدود است که می‌تواند از جهت بهره‌گیری از انگاره‌های پیرامونی، قبض و بسط پیدا کند. اگر بخواهیم شبکه انگاره‌ای خاصی را که انگاره بازار به قرائت نئوکلاسیک‌ها به واسطه آن معنا می‌یابد را ترسیم کنیم با ارتباط خاصی از انگاره‌هایی از این دست روبرو خواهیم بود: نفع عمومی جامعه زمانی محقق می‌شود که انسان اقتصادی در حیثیت مصرف‌کننده (تقاضاکننده) و تولیدکننده (عرضه‌کننده) با تمسک به اصل فایده (مطلوبیت) به عنوان یک معیار اخلاقی، حسابان درد و لذت را معیار انتخاب عقلایی و اخلاقی خود قرار دهد. میل و ترجیحات مبتنی بر بیشینه‌سازی مطلوبیت انسان‌های اقتصادی در حیثیت مصرف‌کننده با توجه به کمیابی کالای مورد نظر در فضایی رقابتی، میزان تقاضای افراد جامعه را با توجه به قدرت خرید آنها شکل خواهد داد. برای آنکه مطلوبیت حاصل از مصرف کالاها بیشینه شود لازم است درآمد به‌نحوی بین کالاها (برای مثال کالاهای x و y) تخصیص یابد که نسبت مطلوبیت نهایی (Mu_x یا Mu_y) به مطلوبیت آخرین واحد پولی که صرف خرید کالاها می‌شود با هم برابر باشد. به عبارت دیگر ارزش نسبی دو کالا با توجه به ترجیحات مصرف‌کننده با قیمت نسبی دو کالا در بازار برابر باشد.

$$\frac{Mu_x}{p_x} = \frac{Mu_y}{p_y} \Rightarrow \frac{Mu_x}{Mu_y} = \frac{p_x}{p_y} \quad (۱)$$

از سوی دیگر بیشینه‌سازی سود و کمینه‌سازی هزینه تولید به عنوان مصداق حسابان لذت و درد انسان‌های اقتصادی در حیثیت تولیدکنندگی با توجه به قانون بازدهی نزولی، عرضه را شکل خواهد داد. در نهایت از تلاقی عرضه و تقاضای به‌دست آمده در این بازار

رقابتی است که قیمت‌های نسبی کالاها به‌عنوان مبنای تخصیص بهینه این کالاها بین آحاد افراد جامعه در یک تعادل عمومی مشخص خواهد شد.

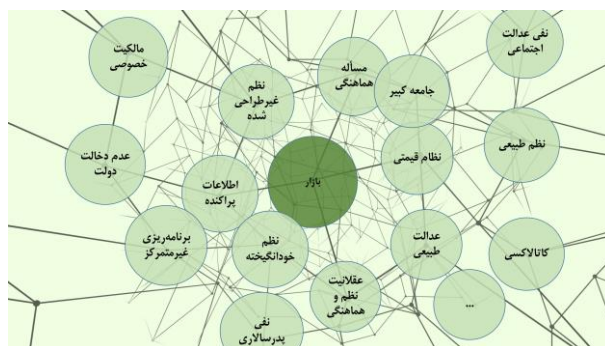
طرح‌واره‌ای ساده از شبکه انگاره‌ای بازار از منظر نئوکلاسیک‌ها را می‌توان در شکل مشاهده کرد.



شکل ۲. طرح‌واره‌ای از شبکه انگاره‌ای بازار از منظر نئوکلاسیک‌ها

در اینجا لازم است به مقایسه این انگاره با انگاره بازار از منظر مکتب اقتصاد اتریشی (بنا به تعبیر نویسنده) بپردازیم. انگاره بازار از منظر مکتب اتریش، علی‌رغم داشتن شباهت، تفاوت‌های قابل توجهی با انگاره بازار از منظر نئوکلاسیک‌ها دارد. مکتب اتریش بر سازمان‌یابی خودانگیخته کنش‌های فرد فرد افراد مبتنی بر اطلاعات پراکنده و ارزش‌گذاری‌های انفسی مصرف‌کنندگان آنها از کالاها و خدمات و هزینه فرصت تولیدکنندگان و نیز قضاوت‌ها و انتخاب‌های دلخواه این افراد بر اساس سازوکار قیمت‌ها تأکید دارد (فردگرایی و انفسی‌گرایی روش‌شناسانه). در این بین تأثیر مصرف‌کنندگان بر تقاضای مؤثر کالاها و خدمات - از طریق قیمت‌های شکل گرفته در بازارهای رقابتی آزاد، بر برنامه‌های تولیدی تولیدکنندگان و سرمایه‌گذاران اثر می‌گذارد البته تنها با اجتناب کامل از دخالت دولتی در بازارها و نیز اجتناب از ایجاد محدودیت بر آزادی فروشندگان و خریداران نسبت به اتخاذ تصمیم افراد در مورد کمیت‌ها، کیفیت‌ها، و قیمت‌های محصولات و خدمات قابل دستیابی.

طرح‌واره‌ای از شبکه انگاره‌ای بازار از منظر اقتصاد اتریشی را می‌توان در شکل ۳ مشاهده کرد.



شکل ۳. طرح‌واره‌ای از شبکه انگاره‌ای بازار از منظر اقتصاد اتریشی

این دو مثال از طرح‌واره شبکه انگاره‌ای بازار، به خوبی نشان می‌دهد، علی‌رغم شباهت واژگانی یک انگاره در دو نظام معرفتی، آنچه معنا و مفهوم منبعث از این انگاره‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، میزان تفاوت و تأکید یا عدم تأکید بر انگاره‌های پیرامونی و نیز نوع ارتباط مستقیم و غیرمستقیم آنها با سایر انگاره‌های پیرامونی است.

با همین الگو نه تنها می‌توان تفاوت اجمالی انگاره‌ای مثل بازار در مکاتب مختلف اقتصادی را نشان داد، بلکه می‌توان تطوّر مفهومی انگاره بازار در طول تاریخ یک مکتب مثل مکتب کاپیتالسم نئوکلاسیک را نیز به نمایش گذاشت.

انگاره عدالت در سه شبکه انگاره‌ای مختلف

اجازه دهید برای نشان دادن انگاره عدالت از یک معمای اخلاقی^۱ بهره بگیریم (سن^۲، ۱۲-۱۵، ۲۰۰۹). فرض کنید با دعوی سه کودک بر سر تصاحب یک فلوت مواجه ایم:

کودک اول به اذعان دو کودک دیگر فاقد هر گونه اسباب بازی است و تمایل زیادی به تصاحب این فلوت دارد و اگر به آن نرسد اصلاً بعید نیست به واسطه افسردگی ناشی از نداشتن حتی این اسباب بازی نسبتاً ساده و ارزان، بلایی سر خود آورد. دو کودک دیگر کلکسیونی از انواع و اقسام اسباب‌بازی‌ها و فلوت‌های مختلف دارند.

کودک دوم به اذعان دو کودک دیگر، تنها کودکی است که بعد از پیدا کردن یک تکه چوب بامبو، با تلاش و صرف وقت -البته هر چند اندک- این فلوت را ساخته است. فلوت ساخته شده علی‌رغم سادگی، ثمره کار و تلاش این کودک است.

کودک سوم به اذعان دو کودک دیگر، تنها کودکی است که می‌تواند با این فلوت، انواع و اقسام ملودی‌های موسیقایی را با زیبایی هر چه تمام‌تر بنوازد. در حالی که، دو کودک دیگر حداکثر می‌توانند در آن بدمند و صداهایی عجیب و غریب تولید کنند و یا اصلاً از آن به عنوان ابزاری برای سایر سرگرمی‌ها استفاده کنند. حال 'عدالت' حکم می‌کند فلوت را به کدام کودک بدهیم؟

در پاسخ به صدور حکم عادلانه، هر سه پاسخ متصور امکان شنیده شدن دارد. اما بعد از این که دلایل انتخاب هر یک از پاسخ‌دهندگان مورد کنکاش قرار می‌گیرد، برخی افراد ممکن است با تمسک به دلایلی از جمله 'عقل'، 'فطرت'، 'شهود' و 'وجدان' از عادلانه بودن حکم خود دفاع کنند و با این کار بر این امر تأکید دارند که 'عدالت بماه‌ی عدالت' همین را حکم می‌کند؛ اما چگونه می‌توان از قیل پاسخ‌های نسبتاً متعارضی که همگی به عقل و جوهره 'عدالت بماه‌ی عدالت' مستند شده‌اند، حکم‌کنندگان به عدالت را پیدا کرد؟ به زبان تمثیل، کدامیک از مدعیان بیرون از تاریک‌خانه به درکی مولاناوار از فیل عدالت نائل آمده‌اند؟

باید دقت داشت که انتخاب هر گزینه‌ای ولو با ادعای تمسک به 'عدالت بماه‌ی عدالت' مستلزم چند نکته خواهد بود:

- (۱) صدور هر حکمی ناظر به عدالت و کیفیت عادلانه بودن هر انتخابی، آگاهانه یا ناآگاهانه متضمن مجموعه دلایل خاصی است که تسامحاً آن را نظریه مختار آن فرد در عرصه عدالت ساخته ولو به زعم برخی 'عدالت بماه‌ی عدالت' خوانده شود.
- (۲) بدون اتخاذ نظریه مختار عدالت، نمی‌توان ناظر به عدالت و کیفیت عادلانه بودن یک عمل، حکمی صادر کرد.
- (۳) هر انتخاب واضح و بی‌نی به زعم ما، حاکی از اتخاذ آگاهانه یا ناآگاهانه پیشینی نظریه‌ای از نظریات عدالت برای صدور این حکم است. و

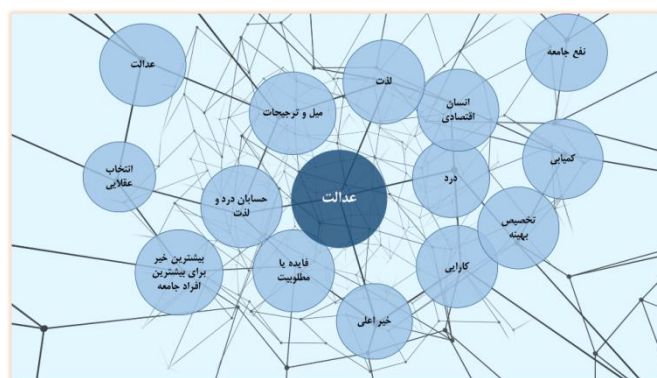
(۴) ابهام در پاسخ‌گویی به هر معمای حوزه عدالت - همچون معمای فلوت و سه کودک - به این دلیل است که هنوز نظریه‌ای برای صدور حکم نداریم.

حال برای درک ممیزه یا ممیزات عقلی، فطری، شهودی، وجدانی، فرااجتماعی، فراتاریخی، فراستانی، فراپارادایمی و جهان‌شمول از 'عدالت بماه‌ی عدالت' اجازه می‌خواهیم تا در ادامه از منظری انگاره‌ای به بررسی پاسخ‌های پیش فرض به معمای «فلوت و سه کودک» بپردازیم:

۱. Moral dilemma

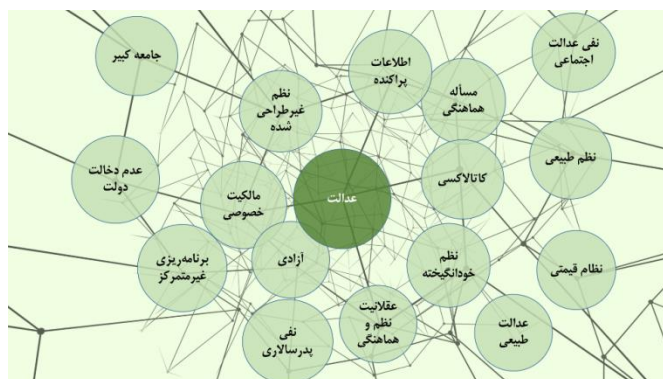
۲. Sen

کسانی که فلوت را از آن کودک اول می‌دانند، آگاهانه یا ناآگاهانه، می‌توانند مبنایی شبیه به نظریه عدالت فایده‌گرایانه و شبکه انگاره‌ای آن را برگزیده باشند. نظریه‌ای که -به تعبیر نویسنده- هر تصمیم عادلانه را از طریق حسابان درد و لذت و در نتیجه با معیار بیشترین لذت خالص برای بیشترین افراد متأثر از هر تصمیم اتخاذ می‌کند. در اینجا با دو تصمیم مواجهیم: دادن فلوت به کودک اول و یا دادن فلوت به یکی از دو کودک دیگر. دادن این فلوت نسبتاً ارزان و ساده به کودک فقیر، لذت و شادکامی زایدالوصفی را در او ایجاد خواهد کرد در صورتی که گرفتن آن از دو کودک دیگر (به خاطر برخورداری از مجموعه‌ای فلوت‌های مختلف) درد زیادی را در آنها ایجاد نمی‌کند. اما گرفتن این فلوت از کودک اول در مقابل لذت اندک ناشی از دادن این فلوت به آن دو کودک، صدمات روحی شدیدتری را برای وی در مقایسه با لذت اندک آن برای دو کودک وارد خواهد ساخت (برای نمونه طرح‌واره‌ای از شبکه انگاره‌ای عدالت از منظر فایده‌گرایان کلاسیک را می‌توان در شکل ۴ مشاهده کرد).



شکل ۴. طرح‌واره‌ای از شبکه انگاره‌ای عدالت از منظر فایده‌گرایان کلاسیک

کسانی که فلوت را از آن کودک دوم می‌دانند، آگاهانه یا ناآگاهانه، می‌توانند مبنایی شبیه به نظریه عدالت اختیارگرایانه و شبکه انگاره‌ای آن را برگزیده باشند. نظریه‌ای که -به تعبیر نویسنده- هر تصمیم عادلانه را معطوف به آزادی انسان‌ها و در نتیجه عدم تعرض به مالکیت خصوصی آنها تعریف می‌کند. بنابراین هر عملی در نقض مالکیت سازنده فلوت، ناعادلانه است (برای نمونه طرح‌واره‌ای از شبکه انگاره‌ای عدالت از منظر اختیارگرایان اتریشی را می‌توان در شکل ۵ مشاهده کرد).



شکل ۵. طرح‌واره‌ای از شبکه انگاره‌ای عدالت از منظر اختیارگرایان اتریشی

کسانی که فلوت را از آن کودک سوم می‌دانند، آگاهانه یا ناآگاهانه، می‌توانند مبنایی شبیه به نظریه عدالت فضیلت‌گرایانه و شبکه انگاره‌ای آن را برگزیده باشند. نظریه‌ای که -به تعبیر نویسنده- هر تصمیم عادلانه را معطوف به فاعل و ایجاد خیر درونی ناشی از مهارت یافتن وی تعریف می‌کند. فلوت برای نواختن است و تنها کسی که می‌تواند فلوت را در راستای غایت فلوت بودن فعلیت

بیخشد، کودک سوم است (برای نمونه طرح‌واره‌ای از شبکه انگاره‌ای عدالت از منظر فضیلت‌گرایان ارسطویی را می‌توان در شکل ۶ مشاهده کرد).



شکل ۶. طرح‌واره‌ای از شبکه انگاره‌ای عدالت از منظر فضیلت‌گرایان ارسطویی

اخبار از هر تلقی خاصی از عدالت - از افلاطون و ارسطو گرفته تا هابز، لاک، هیوم، کانت، بنتام، میل، مارکس، هایک، راولز، مکینتایر، سندل و نظریات عدالت متناسب به دین - ولو به زعم برخی 'عدالت بماه‌ی عدالت' باشد - از یک ویژگی واحد برخوردار است: هر نظریه عدالت آگاهانه یا ناآگاهانه از مجرای صاحب اندیشه‌ای اعتبارکننده و ربط‌دهنده انگاره‌ها گذر می‌کند و لاجرم به شبکه انگاره‌ای مخلوق و منحصر به فردی مشحون از عناصر منظرمند آن صاحب اندیشه وابسته است. با این نگاه، انگاره عدالت نه تنها دارای 'ماهیت، جوهره، ذات یا نفس‌الامری' بچنگ آمدنی نیست بلکه انگاره عدالت به انگاره‌ای واجد حیثیات اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و غیرجهان‌شمول بدل می‌شود.

قواعد حاکم بر انگاره‌ها در نظریه‌های اقتصادی

اگر بخواهیم نگاه دقیق‌تری به نقش انگاره‌ها در تحلیل اندیشه‌های اقتصادی داشته باشیم باید به سؤالات ذیل پاسخ دهیم: این شبکه انگاره‌ای توسط چه کسی به‌وجود می‌آید؟ فرآیند و تغییر و تطوّر انگاره‌ها و شبکه‌های انگاره‌ای چگونه است؟ انگاره‌ها در چه صورتی کارکرد اجتماعی - تاریخی پیدا می‌کنند؟ آیا همگان معرفتی واحد نسبت به شبکه‌های انگاره‌ای با تمامی انگاره‌های پیرامونی و با همه تأکيدات و عدم تأکيدات ضمنی و مصرّح آن دارند؟

یک فرد فارغ از این‌که یک نظریه‌پرداز باشد یا یک بهره‌بردار از نظریه، با شبکه‌های انگاره‌ای مختار خود است که به پدیده‌های پیرامونی خویش می‌نگرد، می‌شناسد، فکر می‌کند، نقد و نکوهش می‌کند، مدح و ستایش می‌کند، اصلاح می‌کند، تمیز می‌دهد، می‌شناساند و حکم صادر می‌کند. برای درک بهتر از نقش معرفت‌شناختی انگاره‌ها بایستی به برخی از ویژگی‌ها و قواعد حاکم بر انگاره‌ها به شرح ذیل اشاره نمود:

(۱) انگاره‌ها تجلّی مواجهه انفسی یک فاعل شناسا در شناخت از امور - با عمقی از دانش، سطحی از تجربه، مشحون از حیثیات فرهنگی، اجتماعی و تاریخی و منبعث از علائق شخصی شامل تمایلات، تمنیات، تعلّقات و تلقّیات منظرمند اوست. بنابراین انگاره‌ها محصول خلق، جعل و اعتبار این فاعل شناساست. از این روست که انگاره‌ها در ساخت فردی اساساً نمی‌توانند اموری ازلی، آفاقی و دارای ما به‌ازاء خارجی باشد.

(۲) ساخت تحقق انگاره‌ها لزوماً ساخت زبان نیست، بلکه انگاره‌ها ممکن است در سایر ساحات از جمله نقاشی، موسیقی، معماری و امثال آن‌ها نیز تحقق یابند. زبان می‌تواند یکی از مجاری مهم تجلّی، تعریف، تشریح و انتقال انگاره‌ها باشد.

۳) اگر انگاره در ساحت زبان تحقق یابد، هر کلمه و واژه‌ای - به‌عنوان معرّف یک انگاره - بدون شبکه انگاره‌ای که طبیعتاً متشکل از ربط و نسبت‌های ملحوظ و مختار از چندین انگاره با یکدیگر است، کلمه و واژه‌ای بی‌معنا و بی‌مصادق است. برای مثال کلمه‌ای - به‌عنوان معرّف یک انگاره - در یک دایره‌المعارف را در نظر بگیرید که هیچ واژه و کلمه‌ای و یا به عبارت بهتر هیچ انگاره‌ای برای تشریح و تعریف آن وجود ندارد.

۴) انگاره‌ها و شبکه‌های انگاره‌ای در طول زمان قابل تغییر و تطوّر است. همه آن عواملی که در خلق و جعل و اعتبار یک انگاره مؤثر است، در تغییر و تطوّر انگاره‌ها نیز اثرگذار است. اگر انگاره‌های پیرامونی و ربط و نسبت آنها با یکدیگر و میزان تأکید و عدم تأکید بر برخی انگاره‌های پیرامونی به هر شکلی و به هر اندازه‌ای تغییر کند، انگاره مورد نظر تغییر پیدا خواهد کرد.

۵) به واسطه منظر‌مندی یک انگاره که متأثر و منبعث از ویژگی‌های شناختی منحصربه‌فرد یک فاعل شناساست، شبکه‌های انگاره‌ای یک فرد در شناخت امور نیز می‌تواند به شبکه‌هایی منحصربه‌فرد و متفاوت از شبکه‌های انگاره‌ای دیگری - در شناخت 'همان' امور - تبدیل شود.

۶) شناخت و تاریخ‌نگاری انگاره‌ها به‌عنوان یک پدیده اجتماعی - تاریخی، زمانی ممکن خواهد بود که از طریق مجاری ممکن همچون زبان و هنر از ساحت فردی - انفسی به ساحت اجتماعی اندیشه وارد شده باشد.

۷) برخی انگاره‌ها، تا اندازه‌ای و به‌طور نسبی قابل انتقال، اشتراک‌گذاری، عرفی‌شدن و اجتماعی شدن هستند. انتقال یک انگاره به معنی انتقال معنای شبکه انگاره‌ای با جمیع انگاره‌های پیرامونی و با همه تأکيدات و عدم تأکيدات ضمنی و مصرّح آن است. پذیرش نسبی این انگاره مستلزم دو اتفاق است: قابلیت انتقال از یک سو و از سوی دیگر قابلیت ادراک و پذیرش فرد پذیرنده. برای مثال نظریه‌پردازی را تصور کنید که تمام تلاش خود را در انتقال دانش خود (شبکه‌های انگاره‌ای) در یک یا چند کتاب به‌کار می‌برد اما بسیار سخت می‌تواند همه آنچه را که باید، در ساحت زبان متجلی کند و یا نظریه‌پردازی را تصور کنید که انگاره‌های ارائه شده وی به دلایلی چون وجوه متفاوت ویژگی‌های شناختی مخاطبانش و یا عدم بضاعت دانشی لازم آنها سخت مورد پذیرش قرار می‌گیرد. مثل پیامبری در مقام دعوت یا معلّمی در مقام آموزش که تمام توان خود را در انتقال مطالب بکار می‌برد اما زمینه‌های شناختی قوم یا بضاعت دانشی دانشجو اجازه انتقال معنا را نمی‌دهد.

۸) همانطور که وجود یک انگاره پیرامونی اثر خود را در چگونگی شناخت امور نشان می‌دهد، فقدان آگاهانه یا ناآگاهانه انگاره یا انگاره‌های پیرامونی نیز بر این شناخت مؤثر خواهد بود.

برای روشن‌تر شدن بهتر بحث لازم است تا با ذکر مثال‌هایی به بیان الگوی اعتبار انگاره‌ها در نظریات اقتصادی بپردازیم.

اعتبار انگاره جدید

در مروری تاریخی بر شکل‌گیری انگاره‌های مورد بحث در نظریه‌ها در می‌یابیم که برخی انگاره‌ها توسط یک نظریه‌پرداز به‌کار می‌رود در حالی که پیش از وی و حتی در آن زمینه مطالعاتی خاص به‌کار نرفته است. منظور از به‌کار رفتن و به‌کار نرفتن آن، به کار رفتن تنها یک «واژه» نیست، بلکه انگاره و یا شبکه‌ای از انگاره‌هاست که با چینش، ارتباط و جایگاهی خاصی که در کنار یکدیگر دارند معنایی خاص و متفاوت از گذشته به آن داده می‌شود. به عبارت دیگر، در این‌گونه از موارد هیچ یک از نظریه‌پردازان پیشین اگر هم از چنین واژه‌ای (به‌عنوان معرّف اصلی این انگاره) استفاده کرده‌اند آن را برای این معنا مراد نکرده‌اند.

در واقع، این نظریه‌پرداز است که برای کامل کردن شبکه انگاره‌ای خود به اعتبار یک انگاره (چه بسا به زعم نظریه‌پرداز، تبیینی از واقعیت پیرامونی) دست می‌زند. برای درک بهتر این‌گونه اعتبار انگاره‌های جدید، به ارائه چند مثال می‌پردازیم:

برای مثال خلق، وضع، جعل یا اعتبار انگاره مطلوبیت یا فایده^۱ توسط جرمی بنتام^۲، از این سنخ انگاره‌هاست. هر چند این واژه و مشتقات آن از قرن ۱۴ میلادی دارای کاربرد بودند، اما به‌کارگیری این انگاره با واژه Utility برای شکل‌دهی به یک نظریه اخلاقی به نام فایده‌گرایی^۳ توسط جرمی بنتام در ابتدای قرن نوزدهم و تلاش بنتام برای پیوند این انگاره اعتبار شده با انگاره‌های اقتصاد سیاسی (همچون نظریه اخلاقی انتخاب انسان اقتصادی) معنایی جدید از این واژه را خلق کرد. انگاره مطلوبیت یا فایده به‌کار رفته در مکتب فایده‌گرایی مورد نظر بنتام، یک انگاره اعتبار و انتزاع شده برای تشریح واقعیتهای به‌زعم بنتام است.

انگاره دست نامرئی^۴ توسط آدام اسمیت^۵ در نشان دادن سازوکار ایجاد منفعت عمومی با تکیه بر منفعت‌طلبی شخصی افراد، انگاره تعادل مبتنی بر مفهوم نهایی^۶ توسط اقتصاددانان نهایی‌گرای نئوکلاسیک، انگاره چسبندگی قیمتی و دستمزدی و بیکاری غیرارادی^۷ توسط کینز^۸، انگاره بازی^۹ توسط نظریه‌پردازان اولیه نظریه بازی‌ها، انگاره ارزش اضافی^۱ توسط مارکس^۲، انگاره نظم خودانگیخته^۳

۱. Utility

۲. Jeremy Bentham (1748–1832)

۳. Utilitarianism

۴. دست نامرئی (Invisible Hand) اصطلاحی است که آدام اسمیت از آن به‌عنوان نظام هماهنگ‌کننده منافع شخصی و منافع اجتماعی و توصیف‌گر تحقق خودکار منافع اجتماعی ناشی از اقدامات منفعت‌طلبانه فردی استفاده کرد. این عبارت فقط سه بار در نوشته‌های اسمیت استفاده شده است. وی اولین بار «دست نامرئی ژوپیتِر» را در بند ۲ از بخش III رساله «تاریخ علم نجوم» در نقد اسطوره و خرافه استفاده کرد. اسمیت برای بار دوم این عبارت در سال ۱۷۵۹ در کتاب نظریه احساسات اخلاقی و برای توصیف توزیع درآمد استفاده نمود. بعد از آن اسمیت در سال ۱۷۷۶ و در کتاب ثروت ملل از عبارت «دست نامرئی» در کتاب چهارم ثروت ملل، فصل ۲ ذیل عنوان «محدودیت بر واردات از کشورهای خارجی برای محصولات که می‌توان در خانه تولید کرد» استفاده کرد. ایده دست نامرئی ناظر به مبانی طبیعت‌گرایانه، آزادی‌مداری و پیگیری نفع شخصی، توجیه محوری‌ترین موضوع اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک یعنی فلسفه اقتصادی بازار آزاد است.

۵. Adam Smith

۶. اقتصاددانان نئوکلاسیک، اصل نهایی یا حدی (Thinking at the Margin) را که ریکاردو در نظریه رانت خود به آن اشاره کرده بود را به تمام نظریه اقتصاد تعمیم داده‌اند. بهره‌گیری از انگاره‌هایی هم‌چون هزینه نهایی (marginal cost)، تولید نهایی (marginal product) و مطلوبیت نهایی (marginal utility) در تحلیل‌ها، متکی به قبول این اصل می‌باشد. در واقع، چارچوب تحلیل اقتصاددانان نئوکلاسیک نهایی‌گرا این‌گونه معنا می‌یابد: خریداران تلاش می‌کنند تا نفع‌شان از به‌دست آوردن کالاها را به حداکثر برسانند و این کار را با افزایش خریدهای خود از یک کالا تا جایی انجام می‌دهند که آنچه آن‌ها از یک واحد اضافه به‌دست می‌آورند با آنچه آن‌ها باید از آن صرف‌نظر کنند تا آن را به‌دست آورند، به تعادل برسد. بدین طریق آن‌ها «مطلوبیت» خود را با تکیه بر انگاره مطلوبیت نهایی به حداکثر می‌رسانند. به همین ترتیب، افراد برای بنگاه‌هایی که می‌خواهند آنها را استخدام نمایند، نیروی کار خود را به اندازه‌ای عرضه می‌کنند که منافع حاصل از ارائه واحد نهایی خدمات‌شان (دستمزدی که به‌دست خواهند آورد) با عدم مطلوبیت ناشی از عرضه نیروی کار (یعنی از دست رفتن فراغت) به موازنه و تعادل برسد. به این ترتیب، افراد انتخاب‌هایشان را در وضعیت نهایی، انجام می‌دهند. از سوی دیگر تولیدکنندگان تلاش می‌کنند که واحدها کالای خود را به‌گونه‌ای تولید کنند که هزینه تولید واحد نهایی با درآمد حاصله از آن‌ها موازنه شود. به این ترتیب، آن‌ها سود خود را با تکیه بر هزینه نهایی و تولید نهایی به حداکثر می‌رسانند. با تکیه بر این انگاره‌ها بنگاه‌ها نیز تا جایی نیروی کار استخدام می‌کنند که هزینه استخدام اضافی آن‌ها با ارزش محصولی که نیروی کار اضافی تولید می‌کند، برابر شود.

۷. در اندیشه نئوکلاسیک قیمت‌ها در کل اقتصاد، بسیار انعطاف‌پذیر هستند، به‌طوری‌که همواره شرایط برای ایجاد یک تعادل جدید وجود دارد. برای مثال، شوک‌های پولی با توجه به انعطاف لازم در قیمت‌های اسمی، منجر به تغییرات در سطح قیمت‌های اسمی می‌شوند. اما کینز نخستین بار در سال ۱۹۳۶ در کتاب خود «نظریه عمومی اشتغال، بهره‌وری و پول» استدلال کرد که دستمزد اسمی (قیمت و دستمزد اسمی)، چسبندگی رو به پایین دارد، به این معنی که، کارگران مخالف قبول کردن کاهش‌های دستمزدهای اسمی هستند. در واقع، بازارها برای مثال در زمانی که قیمت‌ها با افت تقاضا روبه‌رو می‌شوند به سرعت و به‌طور کامل موفق به تسویه بازار نمی‌شوند. این عامل برخلاف ادعای نئوکلاسیک‌ها درباره وجود بیکاری ارادی در بازار می‌تواند منجر به بیکاری غیرارادی شود، زیرا به‌واسطه وجود چسبندگی دستمزدها زمان می‌برد تا با حالت تعادل تنظیم شوند. چسبندگی اسمی (چسبندگی قیمتی و دستمزدی) بعد از کینز به قسمتی مهم از نظریه اقتصاد کلان تبدیل شده است چرا که می‌تواند توضیح دهد چرا بازارها نمی‌توانند در کوتاه‌مدت یا حتی در بلندمدت به تعادل دست پیدا کنند.

۸. Keynes

۹. با مروری گذرا بر تاریخ انگاره شکل گرفته از بازی در نظریه بازی‌ها می‌توان دریافت که تلقی عرفی از معنای رویارویی در «بازی»‌هایی چون شطرنج، حداقل در فرهنگ آلمانی اوایل قرن بیستم بعضاً موجب به‌کارگیری استعاری آن از «نبرد و رودرویی در عرصه اجتماعی» شده بود و از دلالت‌های به‌کارگیری آن تعبیر به «علم مبارزه» می‌شد (لئونارد، ۲۰۱۰: ۱۲) و این فضای گفتمانی، جان فون نویمان آشنا با فرهنگ آلمانی را آماده کرد (لئونارد، ۲۰۱۰: ۲۹) تا از «بازی‌های

توسط مایکل پولانی^۴ و هابک^۵ از این قبیل اعتبار انگاره‌های جدید در اقتصاد است که پیش از خلق و اعتبار، جایگاه خاصی در شبکه انگاره‌ای اندیشه‌های اقتصادی نداشتند.

در برخی از موارد، نظریه‌پردازان علی‌رغم بهره‌گیری از انگاره‌های جدید یا شبکه‌های انگاره‌ای جدید، لازم نمی‌دانند تا به استخدام واژگان جدید دست بزنند، بلکه ممکن است برای انسجام بخشی به نظریه خود، واژگان به‌کارگرفته شده در شاخه‌های مطالعاتی دیگر و یا حتی نظریات رقیب را به عاریت گرفته و در نظریه خود به‌کار گیرند. در واقع نظریه‌پردازان در برخی موارد اساساً نیازی به تغییر واژگانی انگاره مورد نظر و تغییر آن به یک واژه جدید دیگر نمی‌بینند. اما نکته قابل توجه در این‌گونه اعتبارهایی این است که قرار گرفتن یک واژه پیشتر به‌کار گرفته شده (به‌عنوان معرف اصلی این انگاره) در چینش، ارتباط و جایگاه خاص جدید، معنا و مفهومی جدید را متجلی ساخته و علی‌رغم اشتراک لفظی در واژه مورد استفاده ولی دچار تغییری محتوایی و معنایی گشته‌اند. برای مثال انگاره‌هایی چون بازار، پول^۶، بانک^۱، و بحران اقتصادی^۲ از این دست انگاره‌هایی هستند.

استراتژی «به‌عنوان ابزاری برای تبیین «رفتارهای [تعاملی] اقتصادی» استفاده کند (نویمن و مورگنسترن، ۲۰۰۷ [۱۹۵۳]، ۲). این نگاه باعث می‌شود تا نظریه‌پردازانی امثال میرسن، عنوان فرعی کتاب «نظریه بازی‌ها» و به‌عبارتی نام دیگر نظریه بازی‌ها را «تحلیل نزاع» بگذارند (میرسن، ۱۹۹۱: ۱). حال می‌بینیم که استعاره «بازی» اکنون تنها به زعم نظریه‌پردازان بازی، یک استعاره نیست بلکه انگاره‌ای است محوری در یک شبکه انگاره‌ای منسجم از استراتژی، نزاع، انتخاب، پیامد و امثال آن که به تفسیر و انتزاع از نوعی رابطه در واقعیت می‌پردازد.

۱. مارکس نظریه‌ی ارزش اضافی را مهم‌ترین دست‌آورد خود در جهت پیشرفت تحلیل اقتصادی به حساب می‌آورد. نظریه‌ی طبقات مارکس، بر پایه‌ی تشخیص این امر استوار است که در هر جامعه‌ی طبقاتی، بخشی از جامعه یعنی طبقه‌ی مسلط، تولید اضافی اجتماعی را تصاحب می‌کند. اما این تولید اضافی اساساً می‌تواند سه شکل متفاوت یا ترکیبی از آن‌ها به خود بگیرد. در شکل اول، تولید اضافی می‌تواند شکل کار اضافی مستقیماً پرداخت نشده را بگیرد که نمونه‌ی آن شیوه‌ی تولید برده‌داری، فئودالیسم اولیه یا برخی بخش‌های تولید آسیایی (بیگاری بدون پرداخت مزد برای امپراتوری) است. در شکل دوم، تولید اضافی می‌تواند شکل کالاهای تصاحب‌شده توسط طبقه‌ی حاکم را به‌صورت ارزش‌های مصرفی ناب و ساده (محصولات کار اضافی) بگیرد، همان‌طور که در فئودالیسم بهره‌ی مالکانه‌ی فئودالی در مقدار معینی محصول (بهره‌ی مالکانه‌ی محصول) یا در بقایای جدیدتر آن مانند مزارعه‌کاری پرداخت می‌شود. در شکل سوم، تولید اضافی شکل پولی به خود می‌گیرد مانند بهره‌ی مالکانه‌ی پولی در مراحل نهایی فئودالیسم و سوده‌های سرمایه‌دار. اساساً ارزش اضافی همین است: شکل پولی محصول اجتماعی اضافی یا معادل با آن، محصول پولی کار اضافی. بنابراین، ارزش اضافی دارای ریشه‌ی مشترک با تمام اشکال دیگر محصول اضافی است یعنی کار پرداخت نشده. یعنی، نظریه‌ی ارزش اضافی مارکس اساساً استنتاج (یا چکیده‌ی) از نظریه‌ی درآمدهای طبقات حاکم است. دقیقاً همان‌طور که کل محصولات کشاورزی توسط دهقانان برداشت می‌گردد، کل تولید اجتماعی (درآمد خالص ملی) نیز طی فرایند تولید ساخته می‌شود. آنچه در بازار (یا از طریق تصاحب محصول) اتفاق می‌افتد توزیع (یا بازتوزیع) چیزی است که قبلاً ساخته شده است. محصول اضافی و بنابراین شکل پولی آن، ارزش اضافی، مازاد این محصول اجتماعی (خالص) جدید (درآمد) است که پس از آن که طبقات تولیدکننده پاداش خود را دریافت کردند (در نظام سرمایه داری: دستمزدها) باقی می‌ماند. بنابراین، این نظریه‌ی استنتاجی از درآمدهای طبقات حاکم عملاً خود یک نظریه‌ی بهره‌کشی، نه به معنای اخلاقی کلمه - گرچه مارکس و انگلس به‌وضوح بارها از لحاظ اخلاقی خشم قابل‌ادراکی را در برابر سرنوشت تمامی استثمارشوندگان در سراسر تاریخ و خصوصاً سرنوشت پرولتاریای مدرن ابراز کرده‌اند - بلکه به معنای اقتصادی آن است. در تحلیل نهایی، همواره درآمدهای طبقات حاکم به محصول کار پرداخت نشده خلاصه می‌گردد که این نکته قلب نظریه‌ی بهره‌کشی مارکس است.

۲. Marx

۳. نظم خودجوش یا نظم خودانگیخته (Spontaneous Order) انگاره‌ای است که نخستین بار مایکل پولانی آن را طرح کرد و البته هابک به بسط آن پرداخت. به اعتقاد هابک نظم جامعه براساس نظم خودانگیخته پدید آمده است، نه به موجب طرح و نقشه‌ای پیشینی، عقلانی و متمرکز. در نظم خود انگیخته مردم در چارچوب قواعد تسهیل‌کننده همکاری که در طول قرن‌ها به محک تجربه خورده‌اند و به سنت تبدیل شده‌اند هدف‌های خویش را دنبال می‌کنند. در نظم خودانگیخته قواعد چون از پایه‌ای تکاملی برخاسته‌اند، سطح همکاری اجتماعی در آنها به مراتب ظریف‌تر و پرمایه‌تر از همکاری در حد قواعد اختراعی و طراحی‌شده حاکمان یا روشنفکران است. در خلاصه‌ترین شکل ممکن، نتایج مفید اقتصاد بازار «نتیجه کنش‌های انسان‌ها است ولی نتیجه طراحی انسان نیست.»

۴. Michael Polanyi

۵. Hayek

۶. براساس نظریات کلاسیک‌ها پول در درازمدت خنثی بوده و گردش آن در اقتصاد تأثیری بر روی متغیرهای بخش حقیقی اقتصاد ندارد. تغییرات حجم پول در بلندمدت تنها قیمت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. کینزین‌ها اعتقاد به تأثیرگذاری سیاست‌های پولی و ناخنمایی آن دارند. پولیون بر خلاف کینزی‌ها منشاء

عدم اعتبار وجود انگاره‌های آشنا

اگر از این منظر به انگاره‌های مورد استفاده یک نظریه نگاه کنیم می‌بینیم که نظریه‌پرداز جهت انسجام بیشتر نظریه خود در برخی اوقات برخی انگاره‌ها را- خودآگاه یا ناخودآگاه- از دایره نظریه‌پردازی خود کنار می‌گذارد. این اعتبار عدم وجود انگاره به دو شکل می‌تواند رخ دهد. نخست این که ممکن است به‌طور خودآگاه برخی از این انگاره‌ها کنار گذاشته شود. چرا که عملاً التزام نظریه‌پرداز به چنین اعتباری، اولاً ممکن است از انسجام و دقت نظریه وی بکاهد و ثانیاً مبتنی بر پیش‌فرض‌های بنیادین و فلسفی اختیار شده توسط نظریه‌پرداز، در نظر گرفتن این انگاره‌ها غیرممکن باشد. برای مثال با توجه به حاکمیت بنیان اخلاقی عقلایی اصل فایده (مطلوبیت) در انتخاب انسان اقتصادی هم‌چون «انتخاب مبتنی بر مطلوبیت‌گرایی»، «انتخاب مبتنی بر ارضاء ترجیحات» و «پیگیری منافع شخصی و غیر شخصی» و امثال آن، لحاظ انگاره‌هایی چون حق، نیت، تکلیف، قرب، رشد، ایمان، فضیلت، ایثار و فداکاری در تحلیل تصمیم اقتصادی امری بلاموضوع خواهد بود. عدم بهره‌گیری کینز از انگاره «مطلوبیت/فایده» و یا عدم بهره‌گیری هیک از انگاره «عدالت اجتماعی» از دیگر مصداق‌های چنین انگاره‌زدایی‌هایی است.

معیار صدق انگاره‌ها در نظریه‌های اقتصادی

در اقتصاد خرد (اقتصاد نئوکلاسیک) به عنوان جریان غالب علم اقتصاد با انگاره‌هایی چون تقاضا، تعادل، کارایی، ترجیحات، مطلوبیت نهایی کاهنده، انتخاب، بازار رقابت کامل، بازار انحصاری، ترجیحات آشکار شده، قیمت‌های نسبی، قیمت، رفاه مصرف‌کننده، عرضه، هزینه تولید، بنگاه، سود، انحصار، انحصار چندجانبه، رفاه، اثرات خارجی، شکست بازار و کالاهای عمومی و

بی‌ثباتی در اقتصاد را سیاست‌های پولی و مالی دولت می‌دانند. فریدمن به‌عنوان سردمدار پولیون، به اثرگذاری سیاست‌های پولی در کوتاه‌مدت و به خنثایی آن در بلندمدت اعتقاد دارد. اقتصاددانان پولی از سیاست قاعده پولی در مقابل تشخیص یا مصلحت‌گرایی حمایت می‌کنند. نئوکلاسیک‌ها (کلاسیک‌های جدید) با توجه به فرضیات اصلی انتظارات عقلایی، تسویه مداوم بازارها، بستگی تغییر در میزان عرضه به قیمت‌های نسبی و نه قیمت‌های مطلق معتقدند سیاست‌های پولی سیستماتیک و منظم (پیش‌بینی شده) قادر به تغییر مسیر تولید و اشتغال نبوده و فقط بر ارزش‌های اسمی تأثیرگذارند، اما سیاست‌های پولی پیش‌بینی نشده در کوتاه مدت اثرگذار خواهند بود. اقتصاددانان مکتب ادوار تجاری حقیقی معتقدند سیاست‌های پولی چه به‌صورت پیش‌بینی شده و چه به‌صورت پیش‌بینی نشده خنثی هستند. پساکینزین‌ها به پول به‌عنوان یک پدیده درون‌زا می‌نگرند. از منظر آنان رشد حجم پول در پاسخ به تبیین رابطه بین پول و تورم است و نه نتیجه آن. دیدگاه پساکینزین‌ها برعکس نظریه کلاسیک‌ها است. آنها رشد پول را پاسخی به تورم می‌دانند و نه علت آن. در این بین کینزین‌های جدید با اعتقاد به شکل‌گیری عقلایی انتظارات، معتقد به تأثیرگذاری سیاست‌های پولی هستند. آنها دلیل اصلی ناخنشایی در کوتاه‌مدت را در وجود چسبندگی‌های قیمتی و دستمزدی در اقتصاد، اطلاعات ناقص می‌دانند.

۱. نهاد بانک نیز هم‌چون هر نهاد دیگری به انکاء شبکه انگاره‌ای مرتبط با آن ممکن است علی‌رغم اشتراک لفظی در به‌کارگیری از بانک، از منظر مکاتب مختلف، نهادی با ویژگی‌های خاص تعریف شود. برای مثال از منظر نگاه متعارف اقتصادی بانک صرفاً یک نهاد واسطه مالی تعریف می‌شود؛ نهادی که به‌دنبال ضرورت وجود کارآفرینی و کارایی مورد نظر در اقتصاد، از یک سو به‌دنبال تجهیز و تجمیع منابع مالی خرد از افراد عموماً ریسک‌گریز است تا با تجمیع این منابع مالی، آنها را به افراد کارآفرینی تخصیص دهد که ریسک‌پذیری قابل مشاهده در عاملان موفق اقتصادی را دارا می‌باشند و با این نگاه موجبات کارایی اقتصادی را فراهم آورند. از سوی دیگر نهاد بانک در نگاه عموماً پساکینزی، نهادی اساساً با کارکرد خلق پول است.

۲. «بحران» از منظر هر مکتب و نظریه اقتصادی می‌تواند متفاوت ارزیابی شود. برای مثال، هریک از نظریات اقتصادی منبعت از مکاتب اقتصادی، همچون «نئوکلاسیک»، «مارکسیستی»، «کینزی»، «کینزی جدید»، «کلاسیک جدید»، «اقتصاد ادوار تجاری حقیقی» و «اقتصاد اتریشی»، بسته به اتخاذ مبانی مختلفی همچون بی‌ثباتی ذاتی اقتصاد و نااطمینانی حاکم بر آن (کینزی)، خنثایی و ابرخنثایی پول (نئوکلاسیک‌های پول‌گرا، نئوکلاسیک و اقتصاددانان ادوار تجاری حقیقی)، چسبندگی دستمزد و قیمت (کینزی) یا انعطاف‌پذیری کامل پیوسته آنها (کلاسیک جدید)، وجود توهم پولی و عقلانیت کامل عاملان اقتصادی (نئوکلاسیک) یا فقدان آن و همچنین وجود بیکاری ارادی یا غیرارادی و... تلقی نسبتاً متفاوتی از «ماهیت بحران» و «علل بروز بحران» خواهند داشت؛ به‌گونه‌ای که ممکن است یکی، اساساً وضعیت اقتصادی را بحرانی نبیند و در قالب ادوار تجاری حقیقی و به‌مثابه امری طبیعی و ناشی از شوک‌های تکنولوژی با آن برخورد کند و دیگری آن را بحرانی در نتیجه دخالت دولت یا اتخاذ نکردن سیاست‌های تثبیتی مالی و پولی (بایسته) دولت به‌عنوان کنش‌گر اقتصادی تفسیر کند.

امثال این‌ها مواجهیم. ارتباط این انگاره‌ها با واقعیت چیست؟ ارتباط این انگاره‌ها با واقعیات قابل ادراک یک نظریه‌پرداز اقتصادی چیست؟ درک این انگاره‌ها چه نقشی در فهم مشاهدات و نظریات مورد استناد نظریه‌پردازان اقتصاد خرد (اقتصاد نئوکلاسیک) دارد؟ در تلقی متعارف از علم، نظریه‌پرداز گویی کاری نمی‌کند جز این‌که با بهره‌گیری از 'روش‌های علمی' به کشف واقعیت پیرامونی خویش می‌پردازد و - هم‌چون باستان‌شناسی که در زیر خاک‌ها به دنبال کشف آثار باستانی است - به کشف «آنچه هست» این امور، قواعد و روابط بین پدیده‌ها می‌پردازد. هرگاه در مباحث متعارف فلسفه علم، بحث از واقعیات یا تمیز علم از غیر علم به عنوان تمیز واقعیات از ناواقعیات به میان می‌آید، معمولاً از «Objectivity» - که در زبان فارسی به اشتباه از آن تعبیر به 'عینیت' می‌کنند - خواسته می‌شود تا به عنوان قاضی بی‌طرفی در این میان داورى کند. در تلقی متعارف از علم، تنها امور objective اموری علمی و ناظر به واقع تلقی می‌شوند، بنابراین، اموری که چنین مشخصه‌ای را نداشته باشند باید از دایره علم (به عنوان امور دقیقاً منطبق با واقع) خارج و در دایره امور ایدئولوژیک، ارزشی و وهمی (به عنوان امور غیر منطبق با واقع) قرار گیرند. حال اگر همان معنای برخاسته از ترجمه فارسی آن یعنی 'عینیت' را در نظر بگیریم، آنچه معمولاً از این معنا یعنی از امور عینی مراد می‌شود آن چیزی است که به محض بهره‌گیری فرد بی‌طرف از قوای ادراکی (از جمله قوای ادراکی پنجگانه) و تصوّر مستقیم و ادراک بلاواسطه وی از آن پدیده، به عنوان ادراکی ناظر به واقع و حقیقی از آن پدیده توسط وی تصدیق می‌شود. اما عینی بودن انگاره‌ها (برای مثال انگاره‌های اقتصادی) به چه معناست؟

آیا این حقایق ادعا شده را می‌توان با چشم سر رؤیت کرده و یا با انکاء به سایر قوای ادراکی، حس کرد؟

در تلقی معمول و متعارف از علم این‌گونه تصوّر می‌شود که حس بینایی در پژوهش‌های علمی طبیعی مثل فیزیک و شیمی به طور گسترده‌ای بیشتر از حواس دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد و از این رو به طور معمول ناظر به واقع بودن امور قابل مشاهده با چشم و رؤیت عینی، به جهت ایجاد ادراک همگانی بهتر و بیشتر، مورد استناد قرار می‌گیرد. در مباحث مربوط به نظریه بار بودن مشاهدات، ادراک اموری که حتی به رؤیت چشم سر هم می‌رسند (حتی بدون در نظر گرفتن خطاهای دیداری - شناختی) چنان وابسته به تجارب بینایی، ادراکی، معرفتی، نظری و انتظارات مشاهده‌گرند که نمی‌توان آنها را ادراکی لزوماً واحد از آن امور برای همگان تصوّر کرد. برای مثال تجارب بینایی ما در تشخیص تصاویر سه بعدی ترسیم شده بر روی صفحات دو بعدی در مقایسه با عدم تشخیص این نکته توسط بومیان آفریقایی؛ تجربه ادراکی ما در حل معماهای تصاویر پنهان در مقایسه با کسی که آن را صرفاً یک تصویر معمولی می‌بیند؛ تجارب معرفتی ما به عنوان یک متخصص برای کمک به تفسیر عکس رادیولوژی، حرکات باکتریایی زیر میکروسکوپ، یا حرکات سیارات و ستارگان پشت تلسکوپ در مقایسه با عدم توانایی تفسیر افراد غیرمتخصص؛ تجارب نظری ما در شناخت یک تکه گچ که چقدر می‌تواند متکی به پذیرش نظریات شیمیایی باشد؛ و انتظارات ما در درک آنچه مورد انتظار ماست، عملاً مانع از این خواهد بود که همگان حتی با فرض رهایی از تعصب و غرض‌ورزی و خطا، لزوماً ادراک واحدی از یک پدیده پیدا کنند. (چالمرز، ۱۳۹۴: فصل سوم). هر فرد نظاره‌گر به جهان پیرامون، در عین آگاهی مزعوم به برخی از حقایق، پدیده‌ها، ربط‌ها، رابطه‌ها، تأثیرها، تأثرها، پیچیدگی‌ها و عینیت‌ها، با آشفتگی و آشوبی از بی‌ربطی‌ها روبه‌روست (لاو، ۲۰۰۴). زمانی که یک نظریه‌پرداز به عنوان یک فاعل شناسا، با آشوبی از بی‌ربطی‌ها روبه‌روست یا تفسیری از این پدیده‌های آشفته در اختیار ندارد و یا تفسیر دیگر نظریه‌پردازان اقتصادی نمی‌تواند از نظر وی، تفسیری درست، منطبق با واقع، سازگار، منسجم و یا کارآمد باشد. اما ممکن است از منظر یک نظریه‌پرداز به واسطه اختیار یک نظریه یا شبکه انگاره‌ای، طرحی سامان‌یافته از ربط و نسبت‌ها نمایان شود. یک نظریه‌پرداز

اقتصادی هم‌چون هر نظریه‌پرداز دیگری به این پدیده‌های 'واقعی' - حداقل واقعیت‌های مزعومی که وی مدعی است ادراک می‌کند - نظر افکنده و به دنبال صدور ادراک و تفسیر خود از آن چیزی است که واقعیت می‌نامد.

به نظر می‌رسد محصول کار یک نظریه‌پرداز در راستای نظریه‌پردازی و انسجام‌بخشی نظری به پدیده‌ها، فارغ از این که به زعم وی «واقعیت مطابق با حاقّ واقع» باشد یا خیر، تمسک نظریه‌پرداز به انگاره‌هایی است که بر اساس آن‌ها به ارائه تفسیری از واقعیتی را که خود ادراک می‌کند بپردازد. در واقع نظریه‌پرداز در مسیر نظریه‌پردازی خود به اتخاذ و اعتبار انگاره‌ها (همراه با شبکه انگاره‌ای آن‌ها) دست می‌زند. در اینجا ممکن است گفته شود، «اعتبار» مفهومی است که هیچ ارتباطی به واقع ندارد و قائل شدن و جایگاه دادن به مفهوم «اعتبار» به معنی افتادن در نسبی‌انگاری، عدم توجه به واقع، سوفسطایی‌گری و امثال آن است. اما برای جلوگیری از این خلط معنایی، لازم است به این نکته اشاره کنیم که ذکر کلمه «اعتبار»، شاید جعل اموری دل‌خواهانه و یا قبول اختیاری و ارادی خلاف آنچه ادراک می‌کند نباشد، بلکه اتفاقاً اعتبار، تمسک به انگاره‌هایی (همراه با شبکه انگاره‌ای آن‌ها) برای فهم و درک پدیده‌ای است که فرد آن پدیده را واقعی دانسته و لازم می‌داند چنین انگاره یا انگاره‌هایی را برای تفسیر واقعیت مزعوم خود، خلق و اعتبار کند. نظریه‌پرداز از مجرای به‌کارگیری این قبیل انگاره‌ها و استمرار و استعمال مکرر این شبکه انگاره‌ای و فراگیرشدنش، مخاطب را در چگونگی نگرش خاص خود به پدیده‌های پیرامونی شریک می‌سازد؛ نگرشی که زائیده انگاره‌های به‌کار گرفته شده توسط وی است. استمرار و کثرت استعمال این انگاره‌ها با دلالت‌هایش، می‌تواند با همراه ساختن مخاطبین بیشتر، گفتمان شکل گرفته را تا سر حد یک پارادایم پیش برد و باعث شود تا همه افراد مشمول این پارادایم با یک عینک واحد یعنی با قبول همین شبکه انگاره‌ای، پدیده‌ها را تفسیر کنند.

آثار تصدیق انگاره‌ها در نظریه‌های اقتصادی

معمولاً در اولین جلسات کلاس اقتصاد خرد، تصدیق گزاره «مصرف سیب برای من دارای مطلوبیت نهایی کاهنده است» به‌عنوان یکی از گزاره‌های بنیادین اقتصاد خرد (اقتصاد نئوکلاسیک) به کمک شهود دانشجویان اقتصادی انجام می‌گیرد تا مبنایی باشد برای آموزش سایر آموزه‌های اقتصاد خرد. آیا این گزاره - با فرض صادق بودن - به‌عنوان یکی از اولین آموزه‌های قابل انتقال، متکی به قوای ادراکی و تصوّر مستقیم و بلاواسطه افراد آشنا یا ناآشنا به علم اقتصاد، تصدیق می‌شود؟ آثار تصدیق آن چیست؟

برای گرفتن تصدیق آن، لازم است تا این گزاره را از کسی که اقتصاد نخوانده جويا شوید تا به این نکته برسید که این تصدیق آن چنان که ادعا می‌شود مستقیم و بلاواسطه نیست. پر واضح است که مخاطب ناآشنا به اقتصاد برای پاسخ به این پرسش، با تعجب از شما معنای انگاره‌هایی را که چه بسا برای اولین بار با آن‌ها برخورد کرده، مطالبه خواهد کرد؛ انگاره‌هایی چون «مطلوبیت^۱»، «نهایی بودن مطلوبیت^۲» و «کاهنده بودن مطلوبیت نهایی^۳». برای درک محل نزاع، این مسأله را در مثالی خیالی، تصوّر کنید: در این مثال خیالی، مواجهه افرادی چون آدام اسمیت، دیوید ریکاردو^۴، ژان باتیست سی^۵ و کارل مارکس، به‌عنوان اقتصاددانان کلاسیک برجسته با این گزاره، احتمالاً جالب خواهد بود. آن‌ها نیز احتمالاً واکنشی متفاوت از مخاطبان امروزمین ناآشنا به اقتصاد نخواهند داشت و شبیه به آن‌ها معنای این انگاره‌های جدید را مطالبه خواهند کرد.

۱. Utility

۲. Marginal Utility

۳. Diminishing Marginal Utility

۴. David Ricardo

۵. Jean - Baptiste Say

توجیه اول: شاید عده‌ای برای پاسخ به اشکال وارد شده بگویند چنین واکنشی از سوی این دو دسته مخاطب (دانشجویان و اقتصاددانان کلاسیک) کاملاً قابل انتظار و بدیهی است چرا که دانشجویان ناآشنا اساساً با این قبیل انگاره‌ها، آشنا نیستند و به محض آشنایی با این قبیل انگاره‌ها و همراه شدن با تبیین این گزاره، با شما موافقت کرده و این گزاره را تصدیق می‌کنند و دسته دوم نیز اقتصاددانانی هستند که اساساً با انگاره‌هایی از این دست سروکار نداشته‌اند و بهره‌گیری از این انگاره‌ها بعد از آنها توسط اقتصاددانان دیگری صورت گرفته است از این رو برای گرفتن تصدیق این گزاره از آنها، لازم است همان‌طور که دانشجویان ناآشنا را با این انگاره‌ها آشنا ساختیم، این اقتصاددانان را نیز به مباحثی که در زمانه‌ای بعد از آنها به‌عنوان گزاره‌های اقتصادی جا افتاده آشنا کنیم.

توجیه دوم: شاید در دفاع از بلاواسطه بودن درک این گزاره‌ها، گفته شود بیان توضیحاتی ابتدایی از این انگاره‌ها، تذکر و توجیهی است که برای دریافت تصدیق هر 'ناظر بی‌طرفی' نیاز است.

به نظر می‌رسد این توضیحات فراتر از یک تذکر و توجه ساده باشد و بیشتر شبیه به تبیین، تشریح و اساساً آموزش یک بحث جدید در اقتصاد خرد (اقتصاد نئوکلاسیک) است. گویی آن دانشجویان ناآشنا همراه با بزرگان اقتصاد کلاسیک سر درس اقتصاد خرد حاضر می‌شوند تا پیام‌وزد انسان اقتصادی مدنظر اقتصاد نئوکلاسیک، چگونه دست به انتخاب می‌زند. حال اگر بخواهیم این فرآیند آموزش و همراهی‌سازی را شروع کنیم می‌توانیم در مقام توضیح اولیه این عبارت چنین بگوئیم:

مصرف هر کالایی برای فرد مصرف‌کننده دارای مطلوبیتی است. مطلوبیت نهایی کالایی مثل سیب، تغییر در مطلوبیت کل در ازای یک واحد اضافی سیب در هر واحد زمان است و مطلوبیت نهایی کاهشی یک کالا مثل سیب به این معناست که به ازای مصرف هر واحد اضافی از کالایی مثل سیب (با ثبات سایر شرایط و در هر واحد زمان) مطلوبیت واحد آخر مصرف شده نسبت به مطلوبیت مصرف واحد قبلی، کاهش پیدا می‌کند. برای مثال اگر فرد از مصرف یک سیب ۱۰۰ واحد مطلوبیت کسب نماید، بعد از مصرف سیب اول، مطلوبیت نهایی او از مصرف دومین سیب ۷۰ واحد و برای مصرف سیب سوم ۳۰ واحد مطلوبیت است.

حال چند سؤال مطرح می‌شود نخست این که، آیا این قبیل انگاره‌ها می‌تواند بلاواسطه توسط یک فرد بی‌غرض منصف درک شود؟ سؤال دوم این که تصدیق و قبول این قبیل انگاره‌ها، چه دلالت‌هایی را به دنبال خواهد داشت؟ حال پاسخ به این دو سؤال را برای مثال اول پی می‌گیریم.

اجازه دهید تصور انگاره مطلوبیت/فایده را بررسی کنیم. انگاره «مطلوبیت/فایده» را که ترجمه‌ای برای واژه «Utility» در مطالعات اقتصادی فارسی است در نظر بگیرید. «Utility» واژه‌ای دارای ریشه لاتین است که همراه با مشتقات مختلف خود حداقل از قرون ۱۴ میلادی به بعد دارای کاربردهایی در معانی «فایده»، «فایده‌مندی»، «مفید بودن» و «ابزار مفید» بوده است اما نه به معنای آن انگاره خاصی که در ادامه، جرمی بنتام (۱۷۸۹)^۱ و جان استیوارت میل (۱۸۶۳)^۲، به‌عنوان یک نظریه اخلاق هنجاری به پیوند آن با انگاره‌های اقتصاد سیاسی پرداختند. از این رو می‌توان انگاره «Utility» برگرفته از مکتب «فایده‌گرایی»^۳ را یک انگاره اعتبارشده توسط بنتام دید؛ انگاره‌ای که نه پیش از وی در این معنا استفاده شده و نه اساساً 'واقعیت' اقتصادی و اجتماعی انسان، پیش از این نوآوری با این انگاره تفسیر می‌شده است. اما بعد از اعتبار این انگاره توسط بنتام (۱۷۸۹)، معنایی جدید در اقتصاد سیاسی قرن نوزدهم متولد

۱. Bentham

۲. Mill

۳. Utilitarianism

شد. تأثیر فلسفه بنتام بر اکثر اقتصاددانان سیاسی کلاسیک بعدی نیز غیر قابل انکار است به گونه‌ای که برای مثال اقتصاددانان کلاسیکی چون ژان باتیست سی، جیمز میل^۱ و یا جان استوارت میل را تابعین وی می‌خوانند.

هر چند کم و بیش در آثار اقتصادی این اقتصاددانان کلاسیک پیش از بنتام، واژه «Utility»، به کار می‌رفت اما اولین کسی که رسماً انگاره «Utility» به معنای بنتامی آن را در قالب جدید «Marginal Utility» و در ارتباط با قیمت و ارزش کالا وارد ادبیات اقتصادی کرد، ویلیام استنلی جیونز (۱۸۷۱)^۲ بود که همراه کارل منگر (۱۸۷۱)^۳ و لئو والراس (۱۸۷۴)^۴ به پایه‌گذاران اقتصاد نئوکلاسیک خوانده می‌شوند. جیونز معتقد بود «نظریه اقتصاد بنای خود را کاملاً بر محاسبه لذت و درد قرار داده است و هدف اقتصاد، چیزی جز این نیست؛ حداکثر ساختن شادکامی به وسیله خرید لذت و یا با پرداخت کمترین هزینه از جنس درد. من هیچ تردیدی در قبول نظریه اخلاقی فایده‌گرایی ندارم؛ نظریه‌ای که تأثیر بر شادکامی انسان را معیاری برای آنچه درست و نادرست است می‌داند (جیونز، ۱۸۸۸: ۲۳)». وی در جای دیگر می‌گوید: «بی شک لذت و درد اهداف غایی حسابان علم اقتصاد هستند و ... بیشینه ساختن لذت مسئله اصلی علم اقتصاد است (جیونز، ۱۸۸۸: ۳۷)». جیونز تمام سعی خود را این قرار داد تا انگاره «مطلوبیت/فایده» بنتامی را -که بر دو پایه درد^۵ و لذت^۶ استوار است- در راستای اصلاح انگاره نفع شخصی^۷ اسمیت به عنوان واحد تحلیل رفتار و انتخاب اخلاقی و عقلایی عاملان اقتصادی تحت عنوان «مکانیک مطلوبیت و نفع شخصی»^۸ معرفی کند (جیونز، ۱۸۸۸: ۲۱).

بعد از اسمیت اکثر اقتصاددانان پس از وی پذیرفته بودند که پیگیری نفع شخصی افراد، محرک جامعه و اقتصاد به سمت نفع عموم است. از این رو جیونز از سویی با تمسک به فلسفه خودگرایی «ثروت ملل» و از سوی دیگر با تغییر فایده‌گرایی بنتام به نفع خود، اصل دیگری را به دنیای اقتصاد جدید معرفی کرد. این اصل لازم نبود به جمع لذت‌ها و دردها جامعه بپردازد چرا که جامعه خود به نفع خود می‌رسید اگر هر فرد به خودی خود به بیشینه‌سازی لذت خود بپردازد. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که فلسفه اخلاق جیونز در معیار درستی و نادرستی یک انتخاب، تصمیم و رفتار، یک «فلسفه خودگروانه لذت‌گرا»^۹ است نه «خودگروانه» همچون اسمیت و نه «فایده‌گرایانه» همچون بنتام.

در انگاره مورد نظر جیونز، مطلوبیت‌گرایی فردگرایانه نفع عموم مورد نظر اسمیت را به‌دنبال خواهد داشت. اما یک تفاوت فاحش بین فایده‌گرایی بنتام و نظریه جیونز وجود دارد و آن اینکه جیونز -آن گونه که مراد بنتام بود- هیچگاه از شادکامی گروه، جامعه، اجتماع یا افراد نام نمی‌برد، بلکه معیار جیونز و آنچه وی به آن اصالت می‌داد شادکامی فرد بود نه کل جامعه. در واقع پذیرش فایده‌گرایی بنتام به‌طور تام و تمام چه بسا باعث شود تا در جهت افزایش شادکامی جامعه، شادکامی برخی از افراد کاهش یابد و تأکید بر این موضوع، نظریه جیونز را دچار عدم انسجام درونی خواهد کرد چرا که این بدان معناست که لذت و درد افراد دارای ارزش ذاتی نیست و این مخالف تلقی اولیه جیونز است (اسلام‌لوییان، ۱۳۸۳: ۱۱). این مسئله که آیا تلقی جیونز از فایده‌گرایی بنتام چنین بوده و یا به اقتضای

۱. James Mill

۲. William Stanley Jevons

۳. Carl Menger

۴. Leon Walras

۵. Pain

۶. Pleasure

۷. Self interest

۸. The Mechanics of Utility and Self interest

۹. Egoistic Hedonistic philosophy

نظریه و محدودیت‌های ریاضی مجبور شده تا تعریفی فردمدار از این فایده‌گرایی ارائه دهد، خود سؤالی است که در اینجا مجال پاسخ آن نیست.

در نتیجه تلاش جونز در ترسیم فضای جدید در اقتصاد، علاوه بر بنیان‌گذاران مکتب نئوکلاسیک اقتصاد، اقتصاددانان دیگری به‌طور خاص با این نوع نگاه به نظریه‌پردازی در اقتصاد پرداختند. در واقع، این کارهای ویلفردو پارتو^۱، فرانسیس اجورث^۲، اروینگ فیشر^۳ و اوگن اسلاتسکی^۴ در دهه‌های ابتدایی قرن بیستم بود که تفسیر متعارف از مطلوبیت را از مطلوبیت کاردینال سنتی اقتصاد نئوکلاسیک جدا ساخته و آن را با تفسیری اوردینال و برای استخراج نمودارهای تقاضا ارائه دادند. استفاده از واژه کاردینال^۵ و اوردینال^۶ برای اولین بار توسط هیکس^۷ و آلن^۸ در سال ۱۹۳۴ مطرح شد (آلن و هیکس، ۱۹۳۴: ۵۴-۵۵). مطلوبیت کاردینال، مطلوبیتی است ناظر به جنبه‌های روان‌شناختی، تجربی و محاسبه‌پذیر شدت ترجیحات که به‌نوعی محصول نگاه اقتصاد نئوکلاسیکی متقدم به مطلوبیت بود، اما تقریباً در قرون ابتدایی قرن بیستم به تدریج این تفسیر جای خود را به تفسیر اوردینال داد.

تصدیق هر انگاره به معنای قبول واقعیتی متفاوت

نتیجه اینکه شناخت و ادارک انگاره‌ای چون Utility در هر برهه از تاریخ، از منظر هر نظریه‌پرداز و در هر متن و نظریه فلسفی، اخلاقی و یا اقتصادی، مستلزم شناخت شبکه انگاره‌ای با همه انگاره‌های پیرامونی مربوط به آن است. بدون این شبکه انگاره‌ای، Utility تنها واژه‌ای خواهد بود حاصل کنار هم قرار گرفتن چند حرف. نکته قابل توجه، 'واقعیتی' است که از مجرای استخدام و اعتبار هر کدام از شبکه‌های انگاره‌ای، تفسیری متفاوت از دیگری پدیدار می‌شود. یکی از مهم‌ترین دلالت‌های بهره‌گیری از رویکرد تاریخی برای تحلیل انگاره‌های اجتماعی و اقتصادی، فارغ از رهگیری‌های تاریخی اندیشه‌ها این نکته است که هر یک از نظریه‌پردازان و یا هر یک از قائلان به نظریه‌های اقتصادی با توجه به تفاوت انگاره‌ای و مشخصه‌هایی که انگاره‌ها از آن برخوردارند، تا سطح تحلیل‌های فردی، قابل تفزق و تشعب‌اند. از این رو هر روایت و قرائت از علم اقتصاد و یا هر شبکه انگاره‌ای منتسب به یک نظریه‌پرداز یا اقتصاددان، از واقعیتی متفاوت از دیگری سخن می‌گوید؛ جایی که بحث از صدق و کذب انگاره‌ها و گزاره‌ها صرفاً برای فرد یا گروهی موضوعیت دارد که آن را موجه می‌دانند.

تصدیق هر انگاره به معنای تصدیق شبکه انگاره‌ای

یکی از مهم‌ترین دلالت‌های التزامی پذیرش انگاره مطلوبیت نهایی کاهنده در مثال قبل به معنای تصدیق معانی و مفاهیم مستتر در شبکه انگاره‌ای مرتبط با آن است. بنابراین، قبول گزاره‌ای مثل «مصرف سیب برای من دارای مطلوبیت نهایی کاهنده است» تنها به مثابه قبول یک گزاره نیست، بلکه به معنای قبول شبکه‌ای از انگاره‌های مختلفی است که با لحاظ ربط و نسبت‌های حاکم بین انگاره‌های پیرامونی پیدا و پنهان آن در کنار یکدیگر واجد گزاره‌های واجد معرفت فراوانی است. قبول این گزاره به معنای پذیرش و اعتبار انگاره‌هایی مطرح در علوم فلسفه، اخلاق، ریاضیات و اقتصاد از قبیل مطلوبیت، درد، لذت، میل، کمبایی، ترجیحات، انتخاب،

۱. Vilfredo Pareto

۲. Francis Edgeworth

۳. Irving Fischer

۴. Eugene Slutsky

۵. Cardinal Utility

۶. Ordinal Utility

۷. Hicks

۸. Allen

انسان اقتصادی، اخلاق، عقلانیت، عدالت، تقاضا، قیمت، عرضه، بازار، مطلوبیت نهایی، حداکثرسازی مطلوبیت نهایی، رفاه مصرف‌کننده، مبادله، تعادل و امثال آن در ارتباط با یکدیگر است.

اگر فردی این تک گزاره را بپذیرد، درواقع درهم‌تنیدگی‌های معنایی موجود در این شبکه انگاره‌ای را نیز پذیرفته است و ملتفت به این درهم‌تنیدگی‌ها و ارتباطات مفهومی مستتر در این شبکه انگاره‌ای خواهد بود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نوشته حاضر با تأکید بر رویکردی موسوم به رویکرد «انگاره‌ای» در پی آن است تا نشان دهد هر نظریه و اندیشه اقتصادی، بر بستری از انگاره‌هایی شکل گرفته است که معنا و هویت آن نظریه را می‌سازد. این انگاره‌ها، کوچک‌ترین واحدهای معرفتی درهم‌تنیده و مرتبط با یکدیگرند؛ به‌گونه‌ای که هیچ انگاره‌ای بدون شبکه انگاره‌ای پیرامونی خود، واجد معنا نخواهد بود. از همین رو، هرگاه نظریه‌پردازی از انگاره‌ای خاص سخن می‌گوید، در واقع به شبکه‌ای از پیش‌فرض‌ها و گزاره‌های پشتیبان نیز اشاره دارد که گاه تصریح نمی‌شوند اما در فرایند فهم آن نظریه، نقش کلیدی ایفا می‌کنند.

بر اساس این دیدگاه، نمی‌توان واژگانی نظیر «بازار»، «عدالت» یا «مطلوبیت» را بدون در نظر گرفتن شبکه‌ای از انگاره‌ها و مفاهیم جانبی توضیح داد. برای مثال، مفهوم «بازار» در مکتب نئوکلاسیک عمدتاً بر اصل رقابت کامل، تعیین قیمت نسبی کالاها و حداکثرسازی مطلوبیت استوار است؛ حال آن‌که همان واژه در مکتب اتریشی، ناظر بر فرایندی خودانگیخته و جریان آزاد اطلاعات پراکنده در میان کنش‌گران فردگراست. این تفاوت، نشان می‌دهد اشتراک لفظی یک واژه، لزوماً به معنای اشتراک معنایی نیست؛ بلکه معنا از دل شبکه انگاره‌ای پنهان یا آشکار هر مکتب بیرون می‌آید.

علاوه بر این، نگاه انگاره‌ای بر این نکته اشاره دارد که انگاره‌ها تجلی مواجهه انفسی یک فاعل شناسا در شناخت از امور - با عمقی از دانش، سطحی از تجربه، مشحون از حیثیات فرهنگی، اجتماعی و تاریخی و منبعث از علائق شخصی شامل تمایلات، تمیّات، تعلّقات و تلقّیات منظرمند اوست. بنابراین انگاره‌ها محصول خلق، جعل و اعتبار این فاعل شناساست. از این رو هر نظریه‌پرداز ممکن است انگاره‌هایی را وارد دستگاه فکری خود کند که پیش از او وجود نداشته یا در بافتار پیشین، معنایی دیگر داشته‌اند. انگاره‌ها از منظر تاریخی در حال تطوّر و تغییر هستند. شناخت و تاریخ‌نگاری انگاره‌ها به‌عنوان یک پدیده اجتماعی-تاریخی، زمانی ممکن خواهد بود که از طریق مجاری ممکن هم‌چون زبان و هنر از ساحت فردی- انفسی به ساحت اجتماعی اندیشه وارد شده باشد. برای نمونه، خلق انگاره «مطلوبیت» (Utility) توسط جرمی بنتام و سپس دگردیسی آن نزد اقتصاددانانی نظیر کارل منگر یا ویلیام استنلی چوّنز، حاکی از آن است که اعتبار دادن به یک انگاره جدید، می‌تواند کل دستگاه نظریه اقتصادی را دچار تحول سازد. همین انگاره در طول زمان، از برداشت کاردینال بنتامی به برداشت اُردینال فیشر و پارتو دگرگون شد و مبنای تفسیرهای متفاوتی از رفتار مصرف‌کنندگان را فراهم آورد.

بدین ترتیب، تصدیق یک انگاره نه‌تنها پذیرش یک کلمه یا اصطلاح تازه را در پی دارد، بلکه مستلزم پذیرش شبکه‌ای از معانی پشتیبان است که ممکن است در فلسفه اخلاق، معرفت‌شناسی، تاریخ اندیشه و حتی زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی ریشه داشته باشند. برای مثال، وقتی اقتصاد نئوکلاسیک گزاره «مصرف سیب، دارای مطلوبیت نهایی کاهنده است» را اصل می‌گیرد و می‌پذیرد، مفاهیمی همچون درد و لذت، ترجیحات، انتخاب عقلایی، کمیابی، قیمت نسبی و تعادل بازار نیز به صورت ضمنی پذیرفته می‌شوند؛ بنابراین تک‌گزاره‌ای که ظاهراً «عینی» و «علمی» به نظر می‌رسد، واجد لایه‌های مختلفی از پیش‌فرض‌های فلسفی و تاریخی است.

از منظر روش‌شناسی، رویکرد انگاره‌ای امکان مطالعات تطبیقی طولی و عرضی را فراهم می‌کند. از بُعد تاریخی، می‌توان تصور و سیالیت مفاهیم اقتصادی را در هر مکتب یا هر نظریه‌پرداز مشاهده و زمینه‌های تحول آنها را به خوبی تبیین کرد. از بُعد تطبیقی نیز می‌توان نظریه‌های رقیب را بر اساس تفاوت یا شباهت انگاره‌های کلیدی‌شان سنجید و نشان داد که چرا دو نظریه ممکن است در مواجهه با یک پدیده اقتصادی، نتایج و توصیه‌های متفاوتی ارائه دهند.

در نهایت، نگاه انگاره‌ای با روشن‌ساختن بستر معرفت‌شناختی و تاریخی انگاره‌ها، از بروز خطاهایی هم‌چون زمان‌پریشی یا یکسان‌پنداری نابه‌جا جلوگیری می‌کند و مانع از آن می‌شود که مفاهیم و انگاره‌های مکتب یا نظریه‌ای را جدا از زمینه اصلی‌شان به کار ببریم. نتیجه آن‌که، پژوهشگران و نظریه‌پردازان اقتصاد و علوم اجتماعی، با آشنایی عمیق با ساختار و تحول شبکه‌های انگاره‌ای، هم تحلیل‌های دقیق‌تری از اندیشه‌های گذشته و حال خواهند داشت و هم در خلق انگاره‌های نو و بسط نظریه‌های آینده، راهی روشن‌تر را پیش روی خود خواهند دید. این نگاه، در عین گشودن افق‌های تازه برای بررسی نظام‌های اقتصادی رقیب، می‌تواند بر میزان انسجام نظری و قدرت تبیین ما از واقعیت‌های پیچیده اقتصادی و اجتماعی بیفزاید.

منابع

- اسلام‌لوییان، ک. (۱۳۸۳). مکانیک مطلوبیت و نفع شخصی نگرشی دوباره به دکترین فایده‌گری جیونز. تحقیقات اقتصادی، ۶۴، ۱-۲۸.
- چالمرز، آلن. اف. (۱۳۹۴). چیستی علم؛ درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی (مترجم: س. زیباکلام). تهران: سمت.
- زرزیاف، م؛ ناسخیان، ع. (۱۳۹۲). اعتبار نهادهای اقتصادی مبتنی بر مدل‌های انتزاعی: مطالعه موردی نهاد بازار. پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی، (۲۱) ۶۷، ۱۳۰-۱۰۵.
- گرامی، م. (۱۳۹۶). مقدمه‌ای بر تاریخ‌نگاری انگاره‌ای و اندیشه‌ای. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- Allen, R. G. D., & Hicks, J. R. (1934). *A reconsideration of the theory of value*. *Economica*, 1(1934), 52-76.
- Chalmers, A. F. (2015). *What is this thing called science? An introduction to the philosophy of science* (S. Zibakalam, Trans.). SAMT. (In Persian)
- Eslamloooyan, K. (2004). Utility mechanics and self-interest: A reconsideration of Jevons's doctrine of utility. *Economic Research*, 64, 1-28. (In Persian)
- Fleck, L. (1979). *Genesis and development of a scientific fact* (T. J. Trenn & R. K. Merton, Eds. & Trans.). University of Chicago Press. (Original work published 1935)
- Foucault, M. (1972). *The archaeology of knowledge and the discourse on language* (A. M. Sheridan Smith, Trans.). Pantheon Books. (Original work published 1969)
- Gerami, M. (2017). *An introduction to intellectual and conceptual historiography*. Imam Sadiq University Press. (In Persian)
- Jevons, W. S. (1888). *The theory of political economy* (3rd ed.). Macmillan.
- Kuhn, T. S. (1962). *The structure of scientific revolutions*. University of Chicago Press.
- Latour, B. (1987). *Science in action: How to follow scientists and engineers through society*. Harvard University Press.
- Law, J. (2004). *After method: Mess in social science research*. Psychology Press.

- Leonard, R. (2010). *Von Neumann, Morgenstern, and the creation of game theory: From chess to social science, 1900–1960*. Cambridge University Press.
- Lovejoy, A. O. (2017). *The great chain of being: A study of the history of an idea*. Routledge.
- Myerson, R. B. (1991). *Game theory: Analysis of conflict*. Harvard University Press.
- Neumann, J. von, & Morgenstern, O. (2007). *Theory of games and economic behavior* (60th ed.). Princeton University Press. (Original work published 1953)
- Sen, A. (2009). *The idea of justice*. Harvard University Press.
- Smith, A. (1976a). *An inquiry into the nature and causes of the wealth of nations* (E. Cannan & G. J. Stigler, Eds.). University of Chicago Press.
- Smith, A. (1976b). *The theory of moral sentiments*. Oxford University Press.
- Smith, A. (1980). *Essays on philosophical subjects* (W. P. D. Wightman & J. C. Bryce, Eds.; Vol. 3). Liberty Fund. (Original work published 1795)
- Wittgenstein, L. (1953). *Philosophical investigations* (G. E. M. Anscombe, Trans.). Blackwell.
- Zaribaf, M., & Nasakhian, A. (2013). Validity of economic institutions based on abstract models: A case study of market institutions. *Research and Economic Policies*, 21(67), 105-130. (In Persian)